

BP
320
. M35
v.25

BRAHMIN WORLD CENTRE
LIBRARY

٢٥

استدلاليه

مختصر

صدر الصدور

لهم

لهم

لهم

لهم

امين

طهران حضرت صدرالصدور ظهیر بھا "الله الایمین

حوالله

ای حمامه حدیله بقا امة البها وارد باهشارت
خلیل وزیاری کیما و دیده کیان و قلس بندوچ و پیمان
شب و روز تلای باران ایران کجه و سناپش از آن بار
میهان فی الحقیقہ مخون تابان میلاق است
ومجنون پاکان آزادگان جون ذکر شعاعاید از فرج
و سورور مانند برق بخندد و بخطابه ایر بگند و بگند
آن باران بجان و دل ماسلان جمال بھا مخدود و
آشفشان آن روی دلها پیشان آن روی شکیار از
نار سبیت الله شعله پرند و از خدت القطاع پرند در
در عین این خدا جانشانند و در قربانگاه حق آشته
بخون دل سیازند خاصره رازند جاند هندد خا
بجانان رسند بن سروسامان شوند خاد رسایه شجره
پارکه بیاساید خانمان پرماد دند نآلواره کوی
حق شوند باری امة البها بارس خیل ازد و سلطان
ایران راضی و شب و روز سناپش بندود حال بالاقلم
غوب شفافت خا از آنجاد استان احبابی شرق مکشاید
دانش حق جمال ایمین شعله زند و قلوب را
بنفسات لذ میاصل نطايد شور و ولهم در الخند

وَلَوْلَهُ وَآهْنَى بِلَدَهُ كَرَدَهُ دَعَاتِيَّهُ كَهْ مَوْقَعُ وَمُؤْمَدَهُ
شَوَّدَ رِسَالَهُ شَهَارَا لَهِزْتَقْدِيمَهُ تَعُودُ تَابِحَالَ آهَنَهُ فَرَصَتَهُ
بِيَافِتَهُ كَهْ مَطَالِعَهُ نَعَامَهُ وَلَنَهُ أَوْ هَرَ رَوزَ اَصْرَارَهُمْهُمْهُ
وَرَجَائِي خَوَانِدَنَ آهَنَهُ رسَالَهُ مَهْكَرَهُ اَشَاءُ اللَّهُ دَرَائِنَهُ
جَنَدَ رَوْزَهُ كَهْ اَحْيَاهُ سَافِرَنَ يَأْوَانَهُ مِنْعَامَهُ قَدْرَى
فَرَصَتَهُ مَسْتَآيَهُ وَبَقَرَاتَهُ آهَنَهُ رسَالَهُ يَرَدَ اَزْجَمِيعَ
بَارَانَ الْهَى رَاتِحَيَتَهُ مَطَافَانَهُ بَوْسَانَ وَطَوْكَهُ
الْبَهَا، الْاَبَهَنَ عَعَ

لِلْمُسَيَّدِ هُمْ شَهَرُ مُحَرَّمٍ الْحَرَامِ ١٢٣٥

مقدمه ناشر

از شاھراھل علم بهائی که ایمان اویه امر مبارک
و ایام اویه خدمات روحانیه عدیده مهند از جملیع و
تعلیم و تأثیف و همچنین صعود اویه طلکوت ایوه در
دوره میثاق واقع شد . است جناب سید احمد موسوی
هدایتی طلب به صدر العلماً و صدرالصدرواست .
بنک از متأثراپیون سید جلیل القدر که پس از زیارت راجمه
امربهائی در ایران مانند سنت سنیه ای محفوظ ماند .
و امروز بیشترین یادگار آن وجود بزرگوار در جمع اخبار
وابرار بشاری من آید تأسیس حوزه درس جملیع برای
تعلیم اصول و فروع استدلال در ایهات حقائق امر
جمال ذی الجلال به جوانان بهائی و خواستاران
عارف روحانی است . صدرالصدرو به سبب ایداع
این تشريع جلیل بورد کمال هایت مرکز میثاق جمال
بهائی . مولی الوری مهد البهاء . طیه الاف التحية
والتناء لرار گرفت . در طن الواح عدیده ایمن
خدمت مرطبه رایه قلم معجزشیم خود متعدد و در
لزوم حفظ حوزه درس جملیع تائید بلیغ نمودند و پیاز
صعود وی در زیارت نامه ای که بهاد اونازل شد
بسیں سعی مشکل اشاره فرمودند و ایرا "الغوسن"

لند نیس التبلیغ " نامه داد

دیگر از آثار او نیمه او تألیف و کتاب در استدلال

به آیات و احادیث و اخبار است :

۱- کتابی که آن را بنام " المعت خمس و

بیلهات شص " معرفت داشته و با تألیف آن به دروز

حوزه ندیم خود هست گماشته است + از این

کتاب مفصل دو سخنه خطوط به دست آمده و لیکن

فرصت انتشار آن طاکنون دست نداده است *

۲- کتاب حاضر که تألیف آن در سنه ۱۳۶۴

صریح عرقی پکمال قبل از صعود او اختتام یافته

است + این کتاب جنانه در عقد و خاصه آن

تصویح شده به خواهش دوتن از باران خوب تألیف

گردیده است + این دوتن جناب همیولیت در پیوس

فراسوی و فرینه محترم اش خانم کلیفورد بارنس

امن کافی بوده اند که در اصل بکی از آنان انصباب به

دیانت کلیمی داشته و دیگری هدین به دیانت

سیهی بوده است این از شرف به تصدیق دیانت

حضرت بیها الله بلطف زیارت بوطن مقدس آنحضرت

به ایران آمد و در مجمع احیای طهران حضور یافته

پیرای تکمیل معلومات روحانی خود خواستار شد + اند

که با اعارف اسلامی نیز آشنایی داشتند و طریق وصول از

دین میعنی اسلام به این بدیع بجهان را بنا موزیست *

جناب صدرالحمد و در اجایت این مسئول به تأثیر
این رساله همادرت پروردید و خلاصه ای ازد لایسل
ناظمه با استناد به آیات قرآنیه و احادیث اسلامیه
در این احیات امر اعظم فرام آورد و این مجموعه را به
آن دو دوست هنر زاحد الموده است.

این کتاب مشتمل بریک مقدمه و دو مقصود است:
مقدمه درینان طبقه نقل آیات روایات و
کیفیت استدلال بدائله است. رأی مؤلف در این
باب که در رایات اطلاع و اعتبار است این است که
نه استدلال به آیات بدون اثنا به روایات صحیح
است، زیرا که موجب تفسیر به رأی وعده از شیوه
سواب در طریق متشابهات منشود، و نه استشهاد
به روایات، بدون تطبیق آنها برآیات مجاز است،
زیرا که ملاک صحت احادیث شریفه انتظام آنها
برآیات کریمه است. از معین رو هر آیه ای را که ذکر
نموده با استناد به دو خبر معتبر از طریق تشبیح
و تسنی و یا رجوع به کتب تفاسیر فرمائیں تشریح کرو
و پرخیزی را که نقل فرموده بیش از آیات باصرات
منطبق داشته است.

مقصد اول در این احیات حقایق باب اعظم نقطه
اول غرائمه الا طن مشتمل برینج اصل که از جمله
آنها اصل چهارم خود شاملینج نصل و اصل پنجم

حاوی سه فصل است *

مقصد دوم در اینها امر جمال قدم جلیل کوه الازم
شامل بین پنج اصل که از جمله آنها اصل سوم در چهار
فصل واصل چهارم در رسید فصل واصل پنجم در پانز
فصل آمد * است *

این کتاب به خط شخص مؤلف تاکنون در ارالات
بهائی در جوار ملاکات میرکده طیا محفوظ بود * و اخیراً
نسخه ای از مسوده هنر آن به این لجه نهاده شد *
است که اینک تصنیف هدف آن با عین هدف اولی از خط
مؤلف بمنظور حفاظت از خدا و زوال هرای استفاده *
خواص اهل کمال به تعداد محدودی منتشر شود *
لوح چارک حضرت عبد البهاء جل نهاد خطاب
به جانب صدرالصدیق که در ضمن آن اشاره بوصول
صیغه کتاب حاضر متوسط امام اللہ کلیتور دهاریس
به حضور چارک فرموده اند در صدر کتاب مدرج شد
تا ظرفت آن موجب ابتهاج واستهشار گردید *

لجه می تصوریت تأثیرات امری

before beginning to
be reproduced by
the Ministry
of Information
of the Soviet
Union, or
any other country,
without the
written permission
of the Ministry
of Information
of the Soviet
Union.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَكْمَلَ الْقُرْآنَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَقَبْ قُوبَ اعْجَابِ الْأَطْرَافِ
الْأَذْقَانِ وَفَرَرَ اَفْدَاهُمْ بِمِنْ رَبِّهِمْ كَلَمَهُمْ مَهْرُونَ اَكْتَفَنَ
وَالْأَعْصَانِ وَرُنْخِ سَطْلَانِ الْعَوْدِ كَحَاً اَعْنَى زَانَتْ دَارَةَ فَيَضْعُتْ
لَهُ اَبْرَادُ خَاقَّ وَالْعَوْنَى وَالْبَهَاءِ وَالْمَرَرَ وَالْقَاءِ بَعْ لَهُ مِلَائِكَةَ حَمْرَاءِ وَ
لَهُ اَغْيَاثُ حَمْرَاءِ وَلَهُ اَلْمَلَائِكَةُ يَسْعِرُونَ سَادَاتُهُمْ جَهَنَّمَ اَنْهَرَوْنَ يَكْرَمُونَ
سَهْرَاتُ اَدْيَانِ الْآَئِمَّةِ بِهِمْ اَنْظَلُ اَسَاطِيرَهُمْ دَارَنَاتِي وَلَاهُمْ
لَهُ كَانَ الْفَهْرَسُ وَالْعَفَانِ پَسْ لَهُ نَعْتَ دَسَارِ اَكْبَرِهِمْ
وَشَاهِدِهِمْ مَرْكَزُ عَزِيزِهِمْ سَهْرَهُمْ مَسْيَادُهُ كَمَسْنَارِهِمْ نَزَّةُ
فَانْدَمَوْ دَرْجَيْهِمْ نَسَاطِهِمْ اَكْبَرُهُمْ دَرْفُ حَمَّاتِهِمْ جَمِيلَهُمْ اَكْلَهُمْ

هست داد بعد از تغییر موقله باین شیوه زدها داده اند بر سر چشمیت
 شفیع زده کرد و طلب دستور و لفکت خود را بخوبی کردند و در آزادی
 صهاریز خود را که نزدند صد و زیسته نسخه کشت و قربانی چشم
 را نیز طلبد و دلایل سیان بعنوان تغذیه این شخصیت صد و دلبر مبارک
 نظر را نهاد تقدیم کرد و با این حسن شفیع کردید که ما نیز در تفاهم از اینها
 در نقطه اندیشه و هجات احوال پنهان و قیام می باشیم با این این این این این این
 سلطان عهد عبد البهادر روح منیه ایشان را لالکرت بعد اینکه نبله فرموده
 القدر این خواسته خواسته از زیارات در مددیات به تھیمه تراست و به
 با اینکه نایخودیو سوی روح فارس دلایل سیان داده خود را بخوبی
 نیز بیهوده ایشان را در خوبی فرض می نهاد لحدا
 زمانه در میان امور بسیار بسیار خود را بسیار داده زیرا لیکن راه
 بسیار بخطه و بعازت دلخواه ایشان کی خبر از نظرین شد و همچنان
 بطرق ایام نهاد و جماعت اتفاقاً هارمه شد خود را بخسر می خورد که کی
 بوده است بجهت اینکه سعده را کانه نموده ایضاً را بخسر فخر و بخیر ایضاً

زندگی ای که خوب بسبت نزدیکی داشت و بقیه زندگی خود را
 تغییر می‌خورد و حسنه این اینکه نیازی نداشت که سیده باشد
 و اینکه در فردانه این لایل است که بسیار بسیار بسیار خوب و بسیار خوب
 خود را بخواهد خود را بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 بازگشایی قرآنیه مذکوره نسبت به مکاتب زندگیان نیز
 بخوبی با خود را می‌خواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 کن بسبت راهگشایی بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 مادعیت نیست خطا را نیافرستند می‌خواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 منتبا به از زیسته نیافرستند می‌خواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 سلطنت داده ای همان خود را که شدیداً بخواهد بخواهد
 در این پیشتر می‌داند از خود را بازگشایی خواهد بخواهد
 و آن دیر شده ای
 نشایان است بخوبی قرآن نخواهد بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد
 که بر بر

طالع هاشم رشیع در مکتبه و بخاتی بآنات آقید اتفاق نداشت
 جناب حکیم کارهای اندیشه ای ای هزار خیرا و مردانه عوالمی
 علیک لکتاب مسایل هنرمندی که این ب دلخواه باد است
 از آنچه در قریب زیستم آن است بین اینجا و اینجا باشید که این
 رای اینم که این اندیشه هرگز از این دلخواه بماند که این اندیشه
 قدر اذل و خود سوزاندن ای ای هزار خیرا و مردانه عوالمی
 کتابت فصلی که این باد است که این اندیشه هرگز از اینجا خروج نداشت
 تنبیهات ای ای هزار خیرا و مردانه عوالمی و پیشنهادهای این
 رای اینم که این اندیشه هرگز از اینجا خروج نداشت مثابه در این
 این اندیشه هرگز از اینجا خروج نداشت مثابه در این
 میتواند این اندیشه هرگز از اینجا خروج نداشت مثابه در این
 رای اینم که این اندیشه هرگز از اینجا خروج نداشت مثابه در این
 ای ای هزار خیرا و مردانه عوالمی باشد اندیشه هرگز از اینجا
 خروج نداشت ای ای هزار خیرا و مردانه عوالمی باشد اندیشه هرگز از اینجا

پیغمبر اسلام کشش بود که فهم می‌داشت، حقیقت را که کلمات می‌خواست
 معلم و محب از این دوستیان نداشت، بلکه باید این دوستیان را در سرمهده
 این دوستیان را با خود در میان داشت. این بسیار عجیب بود که باید خود
 صورت باز خود را باید بعضاً نمایند، مگر آنکه فهم می‌داشت، و در اینجا
 بیان کرد که این دوستیان را با خود نمایند، مگر آنکه فهم می‌دانست
 در واقعیت ران کنست قدری که از این دوستیان نمایند، مگر آنکه فهم می‌دانست
 قدری که این دوستیان را با خود نمایند، مگر آنکه فهم می‌دانست از این دوستیان
 در قرار زنده ایامیه بود، و شنیده اند ای این بیان و قدری که باید از این دوستیان
 پیش بخواهد یا جای خود را در رساند تا بر قرآن نگذارد، این دوستیان می‌خواهند
 به همکاری اند از این اسرار قرآن حقیقی که است که این دوستیان خواهند خواهند
 بود، و در این از این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان
 لغتی بر قرآن ندارند، و این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان
 از این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان
 قابل انجام را باید که را این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان این دوستیان

دم بقدر برانقت کن بمنظره بکارید. خدا را عزیت ستر
 بخواست اند رسول مقدمه همان کتاب بخواهیم بخواهیم
 کان قبیل فوجا کمی نزدیکی مانی کان بله فوجیز را خواهیم کرد.
 آن فوجیز مردمی پر از ملکه ایل طلبی به زیر و زندگانی که می خواهد
 بزمیت نیزه خواهد بود و میر کننده بزمیت بلطفه ایل خواهد بزمیت
 از فوجیز بدمیت کشیده باشیم از آن رفاقت نزد بانیه صورت نمی خورد
 مکانی داده و گفت من مایه و در کتاب وسائل تغذیه خود میر
 اینست و انسا سویت شد. کمال انداده علیکم حوت فرمید از اینها
 سرگز بله لایه قدر رسول ایل همه را بله قدر خانم بعلویه بود
 ام براین سرگز ایل هر چون فوجیز خواهد شد ایل هم از
 زندگانی خود نمایند که لایه و شاهزاده ایل ایل ایل ایل
 سبلجات و آن فوجیز خود ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
 دفر در فوجیز ایل ایل مانی بله بله بله بله بله بله بله بله
 شیخ دیمود ایل ایل

مقدمه اول

سیحان ایات کاٹت حضرت خطاب اعظم سے احادیث
حددت خود و اصحاب و خلفاء رکھرہت ہمہ اطباء بخوار و لذت
والنوار درستیج دمر لفستہ میو

اصل اول

و مذکور انجویں کی دلائل است بردا فیت جراحت اذیت مام دلایا
ذلیل کی مدد از این ترتیل نیو و مختصر و مختوان تیڈیا
اویسخرا مید دھنوا (۳۲) بکار اندوز را کی بکھر لئیم
صعدت کی زرد افغان ہدایت نظر سرمه حق ام ھانی
التفییہ قالت غدوت علی سیدی ھبیبین علی الباری
فقط لیاستہ مرادی دلیل ب الرعوفت بعیی الحقیۃ و بہرۃ
حق فاسطی بالتم اذ دالت قلت قول الریزی حیر فلام اصم
بالحقیۃ للوار الکشیہ نیغت المسویتیہ بالتم کافہ ہنا
مراد، نا لغفران و مادر منی هنہ العسرة کون لمحیرہ فرضیہ
دلیل ریحان درستہ اگر پر

نیز نیز این اقام و نیز نیز فیما اقام فی طریق کان ایشک و بیل
 من ادیرکه لئم آن تغییر کرد اند نیز نیز اند نیز
 حضرت ایا مسیح با قدر عیسیٰ ایا هست بدیت خود را که قدر
 صبح غدت برادر خود را تقدیم دادند که بعد از این تقدیم
 بر عرض شد که خود بسیار از جسمی نزدیک بود و در این خصوصیات
 خود را ایال کن حقیقت ایشک و عیسیٰ خود میخواست که این خود
 باز این شرکه که در جو دیگر که کو ز دام پیش بخواهد تقدیم
 نیز نیز فیما ایال خواسته ایال خود را تقدیم کردند این ایال میخواست
 که ایال ایشک و داده است که در ایال از این تقدیم غارت شاهزاد
 و داده ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده
 داده ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده
 ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده
 ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده ایال ایشک و داده

جیبو نه شخاکیرا حضرت مدنی پیر لذلکیه
والله بیغرا یه بزرگ سین بیه از بر خوش دینم ظهر رفایم
آن است که ظهر تو ماجب امر داشت جاند و داد کرد مردم که
بر رکن کار خواسته حافظ ابو قیم اصفهانی که اینها
نهاد رفت و باعث است چهار حدیث بودند اینها
از خدابسته است ثابت شده از بکمود حدیث دوستی
زنده باسناده عن قیس بن حارث ایمه عن جمله
آن رسول افجهم قال میکون بعد خطا و منع
الخطا در راه و این بصر اور اه تو کجا هایه تم عکس رفعی
لهم شی یه اور فرموده که شی جو ایمه نزدیم شی
منه جایی میگردد و اول از جو در حقیقتی دوستی خواهد
درین خدا علیه الطیب البیهود از کمال از دید و دشی داشت علیها
ظاهر میگردید بدل از خطا و امر ایمه دینه دیس رسیده است این
بس طیں مستعد تهر تو و دینام اتفاق نداشتم میگزد زیر

مرن پر خواہ شہ کو عدالت سے دو دعویٰ جو درست نہیں ہیں جن کو فخر کرنا
 نو علم جو کھو فرائض پر شاحدابن اخبار مدد فرائض
 لیکن (۱۳) اذورہ فرماتے کو دربارہ حضرت یحییٰ ہے نازل کرنا
 فرائض و ائینا، الحکم صبیباً بین دو خواصی حضرت یحییٰ صبر کرنا
 بیهاد حکمت حضرت رحمت فرمودیم در دلیل (۱۵) میغراٹاً
 دسلام علیہ یوم ولد و یوم بیوت و یوم بیعت چنان
 بین سهم بر حضرت ابی یام در درت دلہات آن بزرگوار و
 ہر ہاں زمزمه حضرت خواہ شہ سعید، از حضرت حضرت یحییٰ
 طور اپنے اولیٰ حضرت صدیق است جن کو در قرآن حضرت سمع حضرت
 ذکر رشاد رحمت دیتا، نظر در کی مخفی تحریر و دوسرے کتاب
 اصول کافی لارام حضرت جو لد علیہ السلام در ہست شہ کو سفر نہ
 آن اللہ احنج فی الاماۃ مثل ما احنج به فی النبوۃ
 فحال فائینا، الحکم صبیباً بین خدی تعالیٰ ہاں قسم کو رحمت
 تمامیت فرمد و حضرت یحییٰ سو در خواصی مسیح فرمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمْ يَكُنْ لِّلْهَادِيْرِ مُؤْمِنٌ
 إِذْ أَنْتَ مُؤْمِنٌ بِهِ
 فَمَنْ عَصَمَ اللَّهُ عَصَمَ
 كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ أَخْرَجَ
 مِنْ أَنْفُسِهِ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الظَّالِمُونَ
 سَبِّحْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 كُلَّمَا دَعَاهُمْ
 إِذْ أَنْتَ مُؤْمِنٌ بِهِ
 فَمَنْ عَصَمَ اللَّهُ عَصَمَ
 كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ أَخْرَجَ
 مِنْ أَنْفُسِهِ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الظَّالِمُونَ

اصل عدم

هَذِهِ كِبَارِيَّةٌ كَمْ شَهِرَتْ بِرِبْعِينِ أَمْعَانِيْكَارِيَّةٌ
 كَمْ يَعْلَمُ بِهِ أَعْلَمُ الْأَزْوَاجِ وَالْأَطْعَمَةِ وَالْأَثَاثِ
 وَالْمُقْتَدِرَاتِ (۲۲۹) كَمْ يَعْلَمُ بِهِ أَكْثَرُ
 سَبِّحْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَعْلَمْ
 الشَّيْءَ كَمْ جَاءَ بِهِ أَنْتَ الْمُؤْمِنُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وتوصل دیان الاصحین الداعرین الی من جمیعاً فاجتهدوا
 آنها ^{بیهوده} ایسیان پیرفان دیرخان فیضیان یعنی در کتاب
 تفسیر و تصریف دیان او رام ^{ای کوکلیم شفیع}
 کردند لذ صدحت خلدند هر یا چه کیر نام آنلاه میزدند
 مکرده و با چیزی که دست خود را بخواسته فاضلگانش
 خطی رفته سعادت دار ایشین ایشین خود را بست یعنی ایشان
 دیگر بر عود لفظ مرید و عبارت (فی تفسیر ایشین)
 انتظار طیعت است با چیزی که لفظ دیز مردم که مرد خطا نداشت
 تغییم هم یعنی خواه بود چه که (تفسیر) یعنی خواه که
 و (تصیر) و صور خود را و حاضر برآید یعنی ای که داشت
 هم از ترتیب داشت خود که تغیر میگردید بورای تغیر شد و
 هم چون که دیگر نگیرد و دفع مقدم خواهد شد و در کتاب
 شیخ گلشن را از تأثیف حکیم نادر شیخ نویسید و میرزا
 سهروردی کتب صادر است خقر زده حنفی شاه قال

الحمد لله رب العالمين
 همزة في مدارك العرش سر رؤس السماوات
 شاهد ابن اخيه وبر قلن لـ

(١) امرأة المؤمنات تولى حزنها بمحض لذلـ
 اليك ولـي الذين من خلقك الله العزيز الشـكيم
 يحيـي الـرـوـلـ كـلـ فـيـنـيـ حـرـوفـ عـالـيـ دـرـرـ كـلـ حـلـلـ دـنـ
 حـرـيزـ حـكـيمـ يـسـ لـذـ ذـيـ عـمـرـانـ دـبـسـ حـمـدـ حـرـوفـ دـهـرـ دـنـ
 حـرـوفـ تـحـقـقـتـ هـلـ قـلـرـ دـنـ بـرـكـ قـامـ حـرـوفـ كـلـ حـرـوفـ دـنـ
 دـنـيـاـقـ اـسـارـهـ بـعـامـاتـ دـسـ اـسـ دـبـشـنـ وـعـ
 اـسـارـهـ بـعـضـ دـحـمـ اـسـارـهـ بـعـضـ دـحـمـ حـرـوفـ بـرـوزـ
 اـسـمـاتـ دـفـاعـمـ السـيـنـ مـيـمـ اـسـيـنـ دـاـيـكـ دـهـشـتـ

قیم نخیراید مگر هست روزی دینی بیان اعادت داشت
 حضرت داعی بهم طلب شد و ایشان هست خود که در فخری داشت
 که سبزه خشم است در لذت این روز ملکه خان از حضرت کاظم
 درین حضرت سید از عصیان ارادت شد و دین خام الله
 پس از این قدر همه ایشان ای ایمان نقال امام حسن
 محمد پیغمبر سیاه فیضیم بودند حضرت شریعت کرد و زلزله
 از زاده حضرت پیغمبر را که نازل کرد و میر و دیده خان پیغمبر
 از ده روزه تقویت درین حضیق حضرت باز خود از عصیان
 ای ایمان ارادت شد که نخیراید هویج و فرش ایمان ای ایمان
 المقطوع بولفه الرسول و ایمان فیکن دام معلم ای ایمان
 ای ایمان ای ایمان بیان ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان
 خواکی که در حقیقت نازل کرد و میر و میر ای ایمان ای ایمان
 دام حضرت کوچون خلاصه و بیان ای ایمان ای ایمان ای ایمان
 ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان

دیزه و سه سازنامه از این نظر نگفته شده اند همانچنانچه این متن
 که برخواست ام از نازل شده، وابسته اینکه بسیار این متن
 عد دستی اقام شده باز هم از این نظر نگفته شده اند
 میر در جمهور این مذهبیت فی تمام دوستی هایش
 خواهد بود و از این دوستی مسیحی و مذهبی است
 اینچه خدا را لفظ است با اینکه خواهد بود از قدر خلاصه کرد

اصل سوم

من در اینجا پیغام را می‌بینم که از نظر اکثر انسان‌ها تلقی شوند
 مکنون در درودیت بخشش همسر در هر کتاب خوبیه‌های اینجا
 کار او را کتب سحر و آدمیت از این حضرت مولی علیهم السلام
 در دوستی شده نقال البشی که مسلم مسلم از هر چهار چشم و پنجه
 راهی نهاده عین قیام العبد نزد هر چهار چشم و پنجه که این ایامی به
 سه‌الاف آیین و هشتاد هزار نفر از این چهار چشم و پنجه که این چشم و پنجه
 از اینجا دیده و این را این را نهاده و در این این را نهاده و همچنان

نَسْتَ بِعْدَمْ وَمُغْرِيَّهِ وَوَلِيَّ الْجَاهَةِ وَفِي الْغَرْبِ مَائِنْ دَهْنْ
 نَسْتَ بِعْدَمْ أَمْلَاطِرِزِيَّهِ وَطَلَدِرِ وَسُورِيَّهِ وَهَكِيَّهِ بِرَاهَامْ
 وَالْأَرْجَعِ وَزِيزِلِ الْطَّرَفَانِ وَلِخَبِيَّ الْبَدَنِيَّهِ فِي الْمَطَرِ وَفِي
 الْفَدِيَّهِ مَائِنْ دَهْنْ نَسْتَ بِعْدَمْ أَمْلَاطِرِزِيَّهِ وَهَكِيَّهِ كَثِيرْ
 فِي الْجَنِّ وَالْجَنِّ وَزِيزِرِيَّهِ كَثِيرْ فِي الْفَدِيَّهِ وَفِي الْمَغْرِبِ مَائِنْ
 دَهْنْ نَسْتَ بِعْدَمْ أَمْلَاطِقِيَّهِ وَالْتَّنِيرِ الرَّجَرِ وَالْغَرَاسِيَّهِ
 وَزِيزِيَّهِ الْقَارِسِ شَطَافِيَّهِ وَرَجَحِيَّهِ وَلِيَّهِ الْأَفَادِيَّهِ
 خَامِيَّهِ اَسْبَدِيَّهِ وَلِفَضِلِّيَّهِ الْمُعَقَّبِيَّهِ وَالْأَسْلَهِ وَسِفَرِيَّهِ مَيِّهِ الْمَوَالِيَّهِ
 خَدَدِرِيَّهِ وَجَهَرِيَّهِ زَانِيَّهِ قِيَاسِيَّهِ وَلَقَعِيَّهِ يَكِيدِيَّهِ وَهَجِيَّهِ يَكِيدِيَّهِ
 وَعَالِيَّهِ لَزِيزِيَّهِ سَرِيَّهِ لَيِّنِيَّهِ لَعْنَقَهِ زَيَّرِيَّهِ وَهَرَيَّهِ لَيِّنِيَّهِ
 زَرِيَّهِ لَفَفِيَّهِ لَهَلَّهَلِهِ لَحَادَهِ لَحَادَهِ لَحَادَهِ لَحَادَهِ لَحَادَهِ لَحَادَهِ
 ظَلَمِيَّهِ لَهَلَّهَلِهِ دَهَرِيَّهِ دَهَرِيَّهِ دَهَرِيَّهِ دَهَرِيَّهِ دَهَرِيَّهِ

در باران نهاده که چون تمیخ خواه باز پر که عده
 دلچسپ گشته و زنده هم میباشد و سیر را طلاقانی
 خواهد شد که هر کار او را باران میازد و در هر این راه است و
 خواه باران بد زبان میباشد پس از از حق را فیض
 هدکه میزد و از هفت وزیر کان بر تکه بعلقی آله
 پیکرد و در هنوز لذت داشت که خست بصر بعد از هجده
 نفخان آبی خیر و هجر و فرات که تری برید که نیزه اندخ
 در ساحل آنها زده است نایمه فدا هم میباشد که از لذت
 توصیت همیخ بهتر دوست خوب و کوت خواه باز که نیزه قائم
 مرطود روح از اینه خواه و مصراحت اینکه در عورت رضی
 لذت هم سلطه (بر جای اینه اندخان) تغیر شده آن است که که
 نظر نداری خسر کس اندخ از لذت این قرع هم طبع خود
 دلخواه بکش لذت من خود است لذت خوب بجز این
 در صفحه ۱۰۵) بکار راه کن بی همین خبار از فدا شد

شه بطرق عاتر اکعب بعده برگزیده زنگنه علاوه بر
 در خبرت دل عیار فضل الشیم و الحکم قال فی المخلافه
 هم اشی هشتر فاذا كان عند انتقامهم والی طبقه
 و از اینهم لام اینم کوچک در همه جهه هفتاد هزار آندر
 (الشیم) اذیم از این میکند همچنان است سی خصمهم فی این میکند
 اذیم از این میکند همچنان است سی خصمهم فی این میکند
 اذیم از این میکند همچنان است سی خصمهم فی این میکند
 ایس بی قیصر زان بی محی بیهوده بیهوده بیهوده
 (الشیم) بیهوده بیهوده بیهوده بیهوده بیهوده
 ریا غیر ریک کا الف سنته خاصه توں پیغام عدو خون و مکانه
 خبرت دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر
 شفاف کرد طایفه از دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر
 دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر
 دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر
 دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر
 دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر
 دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر دلسر

دلمج و مدد اسرائیل

خداوند بغيرها من امراء اخرين كروبيونه ملوك
 لا يحيى الله يدع من استطاعه كروبيونه بالضعف وعذابه
 بجهوده يدع اسرى اسرى ينهي اسرى ملوك اسرى
 خداوند يحيى الله يدع اسرى ملوك اسرى ينهي اسرى
 دول اكثىرون دون بالفترة نفسها نوبلون باسم الله يحيى الله
 ملك دنمار شاهد اين انجادات ^{لية (٢٦)} بورقة الشهادت
 ويقولون مني هذا الوعدان لكم صادقين قل لكم ميعاد
 يوم لا تستأحرنون عنده سعادتكم ولا تستقدموه بآلام
 دهركم وام حاره يكفيكم ذكره دهركم يكفيكم ذكره
 درهم زمانكم يكفيكم ذكره مدة اسرى يكفيكم ذكره
 لارسلكم درهم زمانكم يكفيكم ذكره لارسلكم درهم زمانكم يكفيكم
 ذكره ^{لية (٢٧)} بورقة الشهادت شاهد ديكوك
 لا رفع ثم يصريح اليه في يوم كان هقلان، الفتنه بما

تقدیون یعنی خود را بخوبیه نداشتن بخواهد این امور از همین طبقه باشند
اینچنانچه در این میان اینکه این موضع بخوبیه بخواهد در درون این مصلحتی باشد
نه از دیگر سبب است و همچنان آنچه می‌خواهد این است که این موضع بخوبیه باشد
که از این موضع بخوبیه باشند این موضع اینها را مخصوصاً نام انتشار پروردیده است
ستطیع کردید و پس از این موضع بخوبیه باشند در برقرار رسانید

اصل مختار

در بیان عادت اکبریه که از این موضع بخوبیه باشند این موضع بخوبیه باشند

فصل اول

در درگیری خود را بخوبیه باشند از این موضع بخوبیه باشند این موضع بخوبیه باشند
که این موضع بخوبیه باشند از این موضع بخوبیه باشند و در درگیری خود را که از این
لذت پذیریه بخوبیه باشند از این موضع بخوبیه باشند و این موضع آن بخوبیه باشند
و در درگیری خود را بخوبیه باشند از این موضع بخوبیه باشند و این موضع آن بخوبیه باشند
از این لذت پذیریه بخوبیه باشند از این موضع بخوبیه باشند و این موضع آن بخوبیه باشند
و این لذت از این موضع بخوبیه باشند از این موضع بخوبیه باشند و این موضع آن بخوبیه باشند

احمد دلخواه خوش خود را نمی بیند نمک بخت گشته ساخت
 بزفون و پنجه تهدید و خطر سفایه داشتند بعد (ادب)
 در دست زدن که حضرت عدنان خسرو خسرو خسرو کرم پدر بزرگ آنها
 سیاه را لذت برداشت ام الیخه همراه با هفت نمک هاست فرد بعده
 چیز است و مادر اینجا به اینجا دلخواه که خسرو خسرو هر
 از دو دخون (دینه از العاد) که ایخت یکی از گشته زاد
 و دایره ای از هر یکی از نمک داریمک از دو دسته خوبی کند
 خسرو
 دلخواه که سیاه را لذت برداشت از اینجا نهاده از دلخواه که سیاه را
 لذت برداشت از اینجا نهاده از دلخواه که سیاه را لذت برداشت از اینجا
 بخواه از دلخواه که سیاه را لذت برداشت از اینجا نهاده از دلخواه که سیاه را
 بخواه از دلخواه که سیاه را لذت برداشت از اینجا نهاده از دلخواه که سیاه را

پیچ چهار گویان که از این داده است داده قاتم مخطل اهل بقیر سه هزار
 دیگر هشتاد و در داده دست نیزه داده داده داده داده داده
 (اصل کاف) و (بخار اندیل) به دست شد و داده
 اخبار این منجع داده است احمد بن حاشم بن علی موسی فیضی انس
 والابرونیه و در حدیث دیکر بر قی انس و بصر فهم و زبان
 ولایم فویه فی پرچم منها لی اهله ولایم فیض
 ملک فی ای و اسلام پیش دیکر از این داده بعده داده
 پیش صورت که داده از این داده است این داده موسی
 چه چنین بر داده خوش موسی ای دیگر ای دیگر داده
 دیکر داده داده داده داده داده داده داده داده
 داده داده داده داده داده داده داده داده داده
 داده داده داده داده داده داده داده داده داده
 داده داده داده داده داده داده داده داده داده

اصبع من شاله دارد دست ثلثت با امیر الامؤمن و کم
 تا شاهد
 نکون المپر و الغیبه فعال سنه ایام او سنه
 او سنت سین اصبع بکریه خودت از الانین فقر
 ایمه و ایمه و عرض کرد دست مرد رفت و قرآن را
 در دلو نش دوزد با اشاده باش همان تغیر متفاوت
 آنچه زم رفع بک عزان است زیرا مال مور کار خود
 و بنا امت اندیمه از امیر ایمه مآفه است و در این محضر بدریان بخط
 خود پیش از پان سنه، چه که امیر فرزند بکار، دزد شده از شرمند نایر لذت
 در راه هم گردید و دوست داشت که ماجع حمر و سلطان آنچه
 مدان و مسخر شود، در راه امشیک دوزد با ایمه و ایمه بفر
 لذت اور است دانیخ طرد ز منیس (سنه ایام) با
 اشهر از خبر فرموده بود و دایمیه سه شش هیجده روز را
 شش هیجده ام پس خیست و این دو فقر، غبیث هم که
 که در خوار و کور میزد، ولع کریه نقطه اولی بحل اسهه

چهارمین آنچه در دل بسته ادار این بگیر تقریباً بود و اینها را مانند اینها
 خواهند نداشت اما خبرت و این خبرت
 خبر فریزد را بحسب کردند و هست این در دو جهاد اینها را پنهان نمودند
 همان سه خبر فریزد را که در اینجا داشتند و بگیر این خبرت و این خبرت و این خبرت
 داشتند همان خبر فریزد را که در اینجا داشتند و بگیر این خبرت و این خبرت و این خبرت
 خیلی کوچک خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد
 سه خبر فریزد را که در اینجا داشتند و بگیر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد
 اگر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد
 و دیگر خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد
 که این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد
 از جوی خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد را داشتند و بگیر این خبر فریزد
 علی اله فحیله لکنده بوصوف و روحجه اگر جعله مخلص است
 یعنی همان از برادران خامع از ازدواج و عیشه طبیعت ایشان را داشت
 هر چند خبرت و این خبرت

مذکور کردیده داده بخوبی مذکور است که در مجموع دو سی بیانی برای
 این میز دعا از قرآن فخر شده ملن سلیمانی معرفت
 حدائقه می بقول لفظ و اقام شاهزاده معرفت اینکه مذکور
 فخر بایخ زاده ام اسکن خواهد بود و این زیرین
 از رصف کاره ای باقی نموده بخوبی تا بخود رصف و بایس و
 قابل و دام اختر و بودن فرم دام اختر و ته هم رصف و
 ایان هف فاکت خواهد بود این این کلمه فیضیگیه اینکه
 ایکیون بیشنه اقام و بیلا بعلم و هم بیرونیه بخیان ای
 خوشبخت این بیرونیه فخر کاره ای میزد عین هف عل معلم
 فعلم سیوف را خیه افراهم جا هلوں سیوریه
 ایان که ششمین هضرت مدنی هضرت میرزا عجیب ایزد باله
 پیغمبر و در کام سپاه هضرت میزد عرض کردم شاید فیضت
 پیغت زنان هضرت مولانا طرائف دیده فرمود که ایک لذائمه
 دیو مکر خواهیم بخواهیم از خیز است بخوبی میزد
 ایان (۱۹) میزد

همان برده مان چو چف از بساط دلنداده بسیار بود خوش بود
 آنچه بست و ملا کشته و مکمل شد و نهاد با گیر گیر برده بود خوش بود
 بینی لایون افتاده آنچه خود را فریم و سف سیس با آنرا
 دیگر نماید چنان که این را بخواهد اینچه بست از دیگر خود داشت و داشت
 و ملود چادر فریاد سنت شلا گردش پر چادر شر پر چادر
 چوچه خود را در بازار آشیان گردید که دیگران نم
 کوکدو و مردم از سوق افتاده با خود بگفت از کجا را در فراید
 چنانچه بیعی از این راه راه نمایند بجهنم اینچه زیر گفتم فرنو ریا
 سید از نید چو چف برده بگیر از اذ خوش چه بینها روا
 دشنه ای اینه عصدا ق اینه بانات رو هن حضرت دفعه
 نه که دشنه ای تجاه بگفت که دید چه که بگفت قبر ایست
 با مر چادر تشنگل بودند و ختن کارف بخانات دنبه کردند
 خودند دلیل از بحیرت نهاد و دلنداده اور برای خوبی سلو
 گفت و بست و چنین چنگ چهوت نهاد از کجا را درست فرمود

دایردم با کارهای پر رفته و میزان محبت از خودست
و پیر زن باید علاوه قیام نزد دهربلخیان که غصه از هفت
بیشتر و از هر طرف بیشتر و خلا برخواسته و هفت سکونی پا قدم
رفت که از هفت تپه هفت تپه و هفت داشت و خفر لکه هشت

فصل دهم

در کم رخدار گردید سینکن در تپه های هفت که این هفت
سینکن دیوار و دهربلخیان داشت و صفو (۱۳۲) به کارهای
در آن بکار گرفته نظر نداشت و حنابن بنیانه هفت ساخت
ایرانیان که گویی عاصم نهاده این هفت طرف دیگر خود
بین اینچه بین بنای دوست زندگانی که نشانه از هفت طرف از هفت
میانه ای اینجا اینجا شیر و دهربلخیان که این هفت طرف از هفت
و دهربلخیان ای اینجا اینجا شیر و دهربلخیان که این هفت طرف از هفت
سینکن و خود گزند و تپه های اصر و عین باقی رسانید و صفو
(۱۳۲) به کارهای خود از آنها در آنها بجهة نیم طرف نظر نداشت

اکلذ بی نکان و صاحب حضرت در دل نیز طلب افتخار داشت
 زرده است و جامعت زیر ستم در پیش از مقرر بسته باشد
 لایا خل مسلمان رخی افته عصمه الکریم را نظر برداشت که
 نزد چندین نزدیکی نزدیکی میگردید و از این من بعد ممّ مقابله
 کان زنگ ناگزیر امکان پر نماید تا طهر الطهار بر این طبقه
 المطهر و اعفته افسر و اطهار میگردید زمانی که مسلمان ملکه
 ام از شد طهر بر این نزد و بعده از آن این حق بود که کوشا نهاده
 به مسلط امور و مطهر این سمه از این طبقه بود که هر شستاد
 دهد اینها فرمودند و میخواستند در این موضع تقدیر کردند که اینها کس
 خوش نزدیکی دارند تا اینجا نگاه برخواهیم کرد و از نزدیکی
 طهر کوشا داشت صاحب فضیلت و مجدد از دیرینه از جماعت
 راه را و اقتضای راه را شاهد و مأخذ این را بخواهیم کرد
 مردم اینهاست قدر متعال و اندیش اینها بخوبی لله
 دعا و بکیفیت السو و بیجعلکم خلقا و الارضی الله

مع الله تبلغاً ماندگر ون یعنی کیست که احباب فرماده
 درست خطر و بردله د بجز رو و چند نفت زمین نارا بر افزایش
 خوب پرداز کارهای این آیا باز خود را بکسرت افسوس کرد
 لذت زمین عجیب خواهد شد و دفعه (۱۲) بکارهای آن بغيری خیل
 ابریشم قرآن فخر شده که حضرت مصدق و پیغمبر از نمایه از کارهای
 فی القائم هر روز بخطرازد اصیح خه تمام رکھیعن و روحه از نهاده
 یکی غیره و یکی جو ضعیفه خه اور فی یعنی لذت خود ره در حق داشم
 در عروض ناریل کردیه و قسم بخواهد است کیکه کامن بخطرازد
 در زمانی که در حق دیر بیم که در کشور ایلخان است خود رکعت نهادیم
 و خدا را بخواهند و خوش سنجاب میکرد و بدینه برادر خدا عطا
 میزرو و بسیاره د دلایل د در زمین عجیب و جا فشر خوش قرار

پیده ۹

فصل سوم

سوزنی خیلی سریع است بقیام اکثرت در عروض بدریه که از هست

سفر راهی ریگه زمین شویچ و کن بسی دختر خانه داد
 فریاد میزد اید (زیگر ریگر و ۱۹۷۰) کار اندیشه را
 بقیه خانه نفرسته علی کامل عزیزی پنهانه قال
 آن خانه از این داده ایشانه ای ایشانه کارهای بروی
 و آن شخص جان خیلی دسری دخواه طلب داشت به کارهای
 زاده ایشانه ای ایشانه و ایشانه و دستی ایشانه ایشانه
 ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
 خداخت سویزست آنده دولت رفعی های ایشانه هم داشت
 در طرب بود و بازگشت و مکالمه میزد ایشانه
 خواه کردیم خوشحال ایشانه و ایشانه و ایشانه
 دیگر میزد ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
 ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
 ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
 ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه

سعیت و در قرآن قام لدیان مکتوب دینی بهم خواه شد
 چن کار و در ۱۴۷۰ در راه فتح سیزدهم توکل علی الله ایکم ابراهیم
 هو تاکم السالمین من قبل و فی هذا بین دینی بهم ایکم
 پوئنای ابراهیم است که زاده بحقیقی بران زیب حق موسیان نیز
 و درینی فرنج نام اسما خواهد شد ایم و در ۱۴۷۰ توکل
 ال همان سیزدهم توکل علی الله ایم خدا مدد الہلا
 بین سکون لدیان حقیقت ایم دینی بهم دلیلیں سعیت خواهند
 حافظ ایم اصوفیانه و حدیث (۲۶) توکل خود خودیست
 توکل از خیرت راهی خیر ایشیم را کشیده ایم خود جمیعت
 ایضا ارادا افده ایم دینی بهم خوازی ای قسم کسری خوارض و به
 اخواردیع ایشی و این تصحیح ایشی بصر فلک افکت شد ماحظ
 لوم میگ من ایشیان ایشیم را بعد از اول الله زنگ ایشی
 دینی ایشی بخیر ایشی میگیری دینی بهم و بخیر
 و ایشی ایشی بخیر ایشی میگیری دینی بهم و بخیر

زیاده است و ممکن است خود در زیر نوشته باشد، اگرچه خود را
 اخیر ریاضات آن آندازه دارد و این بزرگی را بتواند می‌داند
 لطفیست بود اینها فقر نیزم تو را طلب کنم و من
 آن را نمایند که صفت خود را نمایند این بذنبه
 می‌بینیم از قرآن و حدیث
 مسیح که از کوچک و بزرگ
 آنقدر بخت برآورده است دو بیان آن که خواندن اینها
 در حقیقت دشمنی باشد اگر از اینها بخواهیم
 آنرا بخواهیم داشت و اینها را بخواهیم
 داشت که اینها از قرآن و حدیث
 می‌گذرند اینها از قرآن و حدیث خود
 می‌گذرند اگر از قرآن و حدیث
 از آنها خود را بخواهیم داشت اگر از آنها
 بخواهیم داشت اگر از آنها خود را
 بخواهیم داشت اگر از آنها خود را

گفت پیدا کنند و یکی
 باز خود را در پسر بخواست
 گفت آنها بخوبی طور است
 که اینها بخوبی قدر نباشند
 نیز اینها بر خذل را در داده اند
 مطلع بر خذل را در داده اند
 اگر قدر اینها امداد نداشته باشد
 کارهای آنها بخوبی در خواهد بود
 که خود را در خود نداشته باشند
 سه خذل را در خود نداشته باشند
 گفت زن خود را در خود نداشته باشد
 شتر خود را در خود نداشته باشد
 لیکن آنها بخوبی در خود نداشته باشند
 بخوبی را در خود نداشته باشند
 شتر خود را در خود نداشته باشند
 خوار خود را در خود نداشته باشند
 جان گفت اینها عمل بخوبی
 در خود هم خود از اینها بخوبی
 را نداشته باشند اینها در خود نداشته باشند
 که هم با اینها و یکی به پنهان
 صورتی بخوبی نداشته باشند
 یکی از اینها را با اینها
 مأخذ این اخبار در خودی قیام کنام را خود در خود نداشته باشد
 و یکی را با اینها در خود نداشته باشد و یکی به پنهان
 نداشته باشد
 لا اخرج له

کوہ قیام کام بست تابعست خدا پند نزد کی سوا راست

خن سو دهست و دهست سخرا چه در طرق و ملکه زیر اینجا
خست و ده خون ناگوار دهست بر قریب پردو
مردہ از بست و ده تعالی یوم بیان الملاع الی شیخی نکش
پیغمبر نبیکم مخواهد دهن لاهور درم ۱۷ مرکم بر پیش منصب نکش
شاعد منه مس کردین بس هم و فرع شریع خضرت
فریدون لایه ۲۰۰۰ و ده عجیت هف تیرزیق و ده بیطم
شاعر احمد فاختان شعوی الخطوب که فیض شیخ الملاع
نم کندلا ایت المسیح پیغمبر نبیکم دله داده داره جانم
هزرو ۲۰۰۰ داش بند خوزستان بست تاوارد بیطم شاعر فرعیون
آیت سعیت نویس بست دله دیشند اتفاق دصر دهست بهمه
شادر دله داریع ۲۰۰۰ بست عیسی راجح مرد و بیعت لافر و ۲۰۰۰
ام امیر سهول و فرعی طکرده مأخذنا عاده دین اسلام
لیه دله دیشند خواه بست هش تعلیم دغرس که بدل ایم

فریقا مدع و فریقا متن طبیعت اصل از خانه کارگردان
 اور منیع امیر نما کا هر دست خود فرزانه داده خواهد بود فرز
 بناییج و بخت دارد و نیزه دگر دیگر در دل در مخلصت از هر
 کسی را میگیردند مگا خذ نزد اکناب بعد از دیده ریا و آنده هم است
 قدر عزم پناز افغان کان علی یعنیه من رتبه و پیلوخ شاهد
 منه دهن فبله کتاب موسی اماما و در جهان یعنی دیگران
 در زمان صحنین صحریوی تندیه است اور در سال از دیده رسیده
 آنلش شد و از قبر و قدم در گرفت از آنچه هم در قبر نهاده
 نیات لد است و بر این روش این کسی را که از قبور اکناب نیز گردید
 بدر منیع خداوند بجهت از همه است خواهد بود

فصل چهارم

در ذکر خوارج و دوست مکنن بر در علاوه و فتحه از این نظر
 در سه حکم که این با آن بندگی از
 از اینکه خود معمرا (۱۹۲) بحیره اندوز در این بخش نهاده نهاده

حز المغسل قال سمعت يا عبد الله يقول ان قاتلنا
 سفاحي جده انس نفذ ما تقديره بدل امر مني به لحاله
 فقر كفيف نك وف ادخل انتقامه اذ اناس دلم مصبه
 ايجاره والعنصر بالسيان وفتح المغارة وان قاتلنا زاده
 اذ اناس راحهم ينزل عصمه كاب الله يفتح عليهم بفتحه
 وذهبت زاده لاستشمام لحضرت معاذ عصمه وفتح المغارة وان
 سيفون زاده كاب اقام فراغي بدل امره بدل زاده زاده
 شهيد زاده كاب برجل خدا زاده قال زاده جاهشته بدل امره
 علا كاب بحسبت فزاده زاده كاب دليل خدا فاجهزه برجله
 شهيده واجرها زاده شهيده يعني بشاره زاده يعني بدل زاده
 فاما اقام فراغي بدمه وحجاج علیه كاب برجله كاب خدا وله
 برداره لحضرت ناديه مينا خدا فاجهزه واجرها حدثت دلک سفراه
 اذ اغلقت مرايد الماء يعني اهل الشرق والغرب يعني زاده
 وذهبت زاده لاظهره زاده دلوب زاده لاظهره زاده زاده

و فریحد بخت خوش مشهور کاره دشت خواجه زنان خوش
 نکند و شرمه بخرا بر فقهاه ذلت الزهان شرمه فقهاه غلت
 السهام ملهم خرجت الفتنه والیهم صعود بین فقهاه شکن
 بدر قم خلاه فریادان مهمنه بر فسته از آنها طاھر بر فرد بآنها
 دراج بگردد و شیخ خسون العدودی المزاوی کار زخم
 خدا رشت و جامعت بست دستان بس امارق بعزم دروغ
 از اطمیاع سخن و ریقا و کام بزیده دردست خال
 رسول الله ص که واقعه بنا داشت که چون سعد بن زبیر
کلم بمناسخ داشت عالم از افراد عده مرضیه شواز بزم
 ستم ۱۰

بیه کامل خدا فرادر قیامت قیام کنیا به کاره کنیا
 خوش باقیت قیمت مردم و دیانت و خانه ایشان برست لاقی به
 خوبی بانشد و پیچه هزار زمام رحمت عکس غریبی کس
 لذدر سر بر تر و ناصد تر لذدر بعماش عزم کوکد و درجی فریاد

خذ

وَقَيْكَ بُرْفَلَاهَ بِرْدَلَاهَ خَلْ نَمَرَ كِيدَ شَاهِدَ مَا
 اِنْ خَابَارَ اِنْ دَهَرَ رَوْرَةَ الْعَرَبَتَ قَدَ حَسَرَ كَاهَ عَلَى
 الَّذِينَ لَا يَطْمَنُونَ بِالْأَخْرَى مِثْلَ السَّوَّاهَ وَقَدَ الْمَلَ الْأَلَاهَ
 وَهُوَ الْعَزَّزُ بِالْكَلَمِ كَاهِنَ لَرَهَ دَمَهَ قَوْرَهَ عَزَّانَ وَيَعْلَمُ
 اللَّهُ مَا يَكْرِهُونَ وَنَصَفَ السَّعْيَمِ الْكَذَبَ أَنَّ لَهُمْ
 لَا جُرْمَ أَنَّ لَهُمُ الْأَسَارَ وَالْأَخْمَمَ مَفْرُطُونَ يَنْجِي سَرْفَسَ دَمَهَ
 دَهْرَهَ دَهْرَهَ سَرَتَ فَرَسَ الْعَرَوَهَ ثَهَرَهَ أَنَّا فَدَ دَلَاهَ خَلَاهَ
 خَرَهَ كَمَمَ سَوْمَرَهَ بَتَ دَهْرَهَ دَاهَ كَهَنَ دَلَاهَ دَاهَ دَاهَ
 كَهَنَ سَبَتَ سَهَهَ دَهْرَهَ دَاهَ دَاهَ كَهَنَ كَهَنَهَ دَاهَ دَاهَ
 دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ
 دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ
 دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ
 دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ
 دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ دَاهَ

نادیا جاه و خدالا خدا کانع
بزیر بام قمر و خسروی از ران
هم میم السخم رسیدت زرده معنی تمام صلوات الله علیه
واصحابه سخرا یه عرضی از دادن و خدای دفترت حسنه
طبری تاریخ و احباب آن بزرگوار است

فصل نهم

در ذکر اخیر کی سریت بر صحیح جوں من میرزا مسین^{۱۰}
دام مرشد خیر و ادویه اور المحتی و الائمه
در مکمل (۱۹) بحکایت احمد بن الحسن شافعی تصریف
عن ابن الصیر قال سمعت ابا جعفر الباقر^{۱۱} یقیناً
ذکر امور سبیله از درجه سبیله سبیله از درجه سبیله از درجه سبیله
سبیله از درجه سبیله از درجه سبیله از درجه سبیله از درجه سبیله
بر قرب قرب داشت سبیله افق فقر فقر فقر فقر فقر فقر فقر فقر
قر فقر داشت سبیله افق انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ
کھنکہ افق انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ انتیجہ

مرد کار خفت باز خود بیل اینهاد شنید هم زیر و در جه
 اینج نویسا هفت روز بیل پیغمبر میر دیگر بیه دیگر داشت
 صیغه افسوس شنیده ای خوش خون کرد می باشد خفت بر راه
 پرورد است فر ر خانیف و خطر خواه بود خون کرد همان
 پیش نباشد در عیسی فرد کلمه مرد دعی داد آنکه
 کلمه شد در باز خفت سیح ریخنه داد و رقراون ریگه
 فرزند همه دلازو عالم گشته همچه مکننده خدا کافست که
 بیان مکر و قشتار دیگر نیز ادو مطلب کرد و خسته شد
 خدا کو بر آنکه شسته است اور اور تضع خواه بود و خون
 زدن که هم باشد خسته شسته است فرد بیس مکننده
 بیگن شسته خود را هم بخاتم آنها در از پرده شفیعت
 و زندگون قیام کشید بیرون و طریقه رسانست شد و دوست
 سیز مایه د بیه عیسی کو برعی دلایل ب عدو بخواهی از آنها
 اینج کو ز لخوار د که بیگن سیزه سیار است نهاد است در جه

بسیار شدید نهادت منی نهادت این سیار و دلدار کردیم و دست
 من از نهاده خیاه نهاده خیاه و در پیر کرد شده از
 اینجا خیاه خیاه و نهاده خیاه عالم فاضل و مضر کامل
 زنخشنی کرد از لایه برخاسته برخاسته براحت است
 لز خود رفیق ایمان رویت نزدیک از خبرت خاتم انبیاء علیهم السلام
 و راهبهان قائل شدم انم اشیه الام منا یعنی اسرائیل از
 طریق هم خدا و مثلث بالتعلی والحداد بالقداد یعنی نازدیک
 شده و زیر انتکابی از پیر فراموشید و خلاص نهادت و ایمان
 نزدیک کرد زادیش در زمان یوسفان خاورمیانه و زادیش چنانی
 آن قسم در میان خوارجید شد که اگر قدم نزد خود قدم دویزه نزد
 پیر خفتند و این پیر نزد جمله انس و دلدار و دلبر پیر خفتند
 و من صون عیار ایمان را داشت و دلکر عادم نزدیک نزدیک
 خبرت نیمیست اما این خبرت در تقویت و تغذیه نزدیک
 نزد پیر و عادم خودش پیر سعید کردند و خونجه خشن کردند

بِرَبِّكَارَجُوفَ وَفَطَلَوْ، إِنَّا سَيِّدُ دَارِنَهْ رَهْمَاهْ بَرَتْ فَرَسْ فَقَهْ
 دِرْ كَوْلَامْ نَزَدَنْ بَرَقَهْ مَهْدَهْتْ بَسَحْ رَوْجَهْ لَهْرَمْ (١)
 قَاهْ لَهْرَهْ قَاهْ لَهْرَهْتْ بَهْمَهْ دَهْمَهْ تَاهْمَهْ دَهْمَهْ بَهْمَهْ دَهْمَهْ
 بَلْهَهْ بَهْمَهْتْ تَاهْبَهْ دَاهْ بَالْهَهْ لَاهْبَهْ مَاهْدَهْ دَهْمَهْ
 اَهْسَنْ بَاهْيَا، دَاهْقَهْ كَاهْتْ شَهْ دَيْ كَاهْتْ كَاهْهَهْ بَاهْيَا
 كَاهْهَهْ دَاهْقَهْ لَاهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ
 دَاهْهَهْ كَاهْهَهْ دَاهْقَهْ لَاهْ دَاهْهَهْ شَاهْدَهْ دَاهْهَهْ
 دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ
 بَهْقَهْ تَاهْ دَاهْ بَهْقَهْ مَاهْهَهْ طَاهْلَاهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ
 لَاهْهَهْ بَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ
 كَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ
 دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ دَاهْهَهْ

مهدی پیرالهیا بهاد ره است زندگانی فرد چون نام درست
 در آن قیام نماید اینچه زندگانی خود است نیز خدا و کاخ حضرت پیغمبر مسیح
 چون برخواست خاصیت بدم لذت خانه هر کسی دید و با خدرا برخاست
 در خبرت درست خود در بدلات سر از فرادر فرموده اینها صداق
 اینچه عده دید و جمعت نظر خود را اینجا برداشت از کنم مطلع شد
 پیرزاده کار و مخفی ایشان موقیع دختری اخیره لیکه عده زن
 افساد است فرزندان خدام و قولهم انا اهنا السیح جیسے
 بن بریم رسول الله و مأله و ماقلو و ماعصلو و ملک شبهه
 لهم و ایان الرؤسی خسروا ایه لعنة الله عليهم و مزدوم افتراقهم
 و امتحن و ایضا هر رفع الدار الیه و ایان الرؤسی زمانی خیانت و ایل
 و بزرگان یوریم زن و کو اییسے جنیم سیح درون خود
 کوئی نهاد و همه ایه بقدر مطلب درست نیافرند زار
 بریت ایشانه شد زیرا هم روز ایکھرست کام ایکه شد و ایانه در
 اینچه زخم را و خدوف پرورد هایانه خود پیغمبر خود که ای خطر بخیست

فَضْلُّهُ

خداوند دمگ و نکوت سعیست خواهند کرد که جام
 زند و لالا قدر صوره زند و بگفت بالله الیه در نکوت قریب
 خواست خواه کارهای اینکه خواه فخر و مانع
 هست برای چنان این بزرگوار بظاهر خواه شد نهادت چون
 بظاهر خود را بسب بودت تازله رسیده از نکوت سرمهده
 در برهیت الیه از اتفاق بافت و میست در هشت که تازه
 و دیم برضیع بیرون از نکوت دیده زنده ای زیر این
 بیرون نهادند شاه بدان عصیت لایه که کفر و آن بسته
 و لالا شخصیت ایشان را بخواهند و خواهند که خواهیں به
 خواه بخواهیت خواهند خواهند و خواهند و خواهند
 را الیه از نکوت

اصل بخ

خدامت بخاب و خنوار اکثرت و خدمت بخک ای بزرگ

سی و نهمین کتاب معرفت

فصل اول

سی و نهمین کتاب معرفت
بیان حکایت و معرفت وحدت اصحاب اکبرت و مکفی
با جمله آن بزرگوار و مفتر و برادر حق داشت و معرفتی (۱۲)
کار اموزار و فرموده است لیکن ناطق سخن از همچنان که زندگانی است
سهر و رهبت و دوستی شد و علیه کمال معنوی و معماه بیست
و صدر آقوب سینه آن اولیاً از فرزانه و میراثیان روزگار
روایت از رکن الدین فیضتیون و مکروری و مکروری خاصین پرورد
و حسن تقصیح اهدافی برایهم و غیره امیر و از زین خواهیم
لر لکه اولیاً و حقاً بهم از فخر کفرسته شدی و مخدوش و بدم
کهف از زندگان طرفی از دعا و داد و دعوه لر لکه معرفت
از زین و دفعه داد لکه ام الائمه دین بینه و زمان مردویل
که همچو کیم و بهاده افتخار است و میر هزار لر لکه میریم
البهاد و لذت کمالیتیه داشت و هر لذت اولیا و اکبرت و مکفی

خوش خود بگرد و در آین سوچون سرمه اه ترک و دیم و
 سیر است و بجهد گفت اجاده و اف نزند و عذال
 و خست زده و آنها که خواسته بود زین لوز خوشان بگین زن
 رفغان لوز زنانان چشم بگیرد (خدیجیا سیرا) این
 برآورده ای خش و بیرکت و مهدیت این رفع نیکم از منتهی مردم
 در فتح فیلم لوز خوش خود لوز و در سیدام کجا نیست قدر
 راحکم بگشتو برا لایه ای صدست و دلست پی برو رکار
 رهیانه هاست با فکران ایش شیخ این لله الحصنه
 که از دو خبر علاوه است بست و رکاب سرمه از صبح جالم
 درست زده و دلیم گن ب لز صبح سبزه زده هاست بخل
 باقی فی خزانه ایان بلاه شدید فرط سلطان خشم السبع
 بلاه اشد منه حق دیگر از قصر طایا بیست آن روحه میخ
 اهرسته پیا به اورش قلی رندیه که ایش طلب دیور آ
 شیخ روزل خدا علیه فیضیه ایش و ایش از فرزد و دل ریزد با

در لغز از زان بوسا و چیهای از مصلن زان کردند جو ماد
 های این شود را زان نمی‌شوند باشد بگوییم اینها همان
 بایر مردم یافت شوند و چنین ای ای ایست بعثت شنید از اینها
 بعثت دفترت این دیر بگشت و در مقدمه این دفترت
 کرد و چنان از قصیر را زلم بخوبی این دفتر و در کتاب
 غایب از ایام از زیر قبیه که از زیر کارهای خاص است بعثت شنید
 شد. او حضرت راں علی این صدر الشیخیه و ای ایهاد در پیش داشت
 ایان در لغز از زان و دیم تا میم مرد و فرد السخن مینهم
 بدینه کالقابیش علی الحجر و ایکیت این الشیخیه
 بومند کشیده بدهی بین خانه ایهار بایان شنید
 که کسی داشت و دیم بدان مادر که کسی خواه را از بیان بیهوده
 حافظت نماید و در میسته بگویی در کشورهای دیگرها ۱۰۵
 هر چون خود دفترت شدند بر حمله بر داشت همان خان
 لیست لخوار لیست (۱۰۶) از این راهه هایه است که در این دفتر

ام حسیم ان مخلو الہبۃ و لایا بکم مثل الذین خلوا
 فلکم من کم الی ایسا و المفراہ و مخلو احیی يقول
 الرسول والذین اخوا معه منی بصر اهله الا ان
 بصر اهله قریب بیت الکائن ملادیه بیست و دو درجه میباشد
 بصر بیان و صافی و میشین احمد الغفرانی
 کویزی و ایشان نو شد لاید و بیشی و زیبیر و لارگر سمعت
 و ام ایشان بیک داد و دست سیوال دند و بکم بیک و لارگر بیک
 و بیک بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک
 کویزی و ایشان بیک بیک و بیک و بیک و بیک و بیک
 در باب فضیلت اسکندر فرع لارک بیعتیه شیخ طوسی و ایشان
 نظر نزدی خن حالا العاقولی فی حدیث له علیه السلام
 اند تعالی خاتمه دین ایشان فی استغیرن السیم ایشان السیم
 ایشان کم بیک و بیک
 کم بیک و بیک

در بود و بعلت بی خود بی این دنگ نهاده
 نهاده از کوچه خود راه
 نهاده ام حسین ان نهاده لجهنه ولما
 باشکم ادیه خالد عارف ل رحیم علیه السلام
 در بود نزد کوچه خود راه کیا اخواز دارید و زخم راه بطور ران
 شتاب چنانچه ای
 داشت که مردان گاز خانه بودند تا نهاده
 جوانی خود را در روح است گشته و آن را نیز که
 در بود ادیه بعد از کوچه ای ای ای ای ای ای ای
 نهاده بودند و می خود بی ای ای ای ای ای ای ای
 بی ای
 بی ای
 قطع و بدل ای
 داشت که داشت داشت داشت داشت داشت
 نهاده ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

فصل دهم

دیگر بخوبی میگزینید

دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید
دیگر بخوبی میگزینید

بس بدمه بست طرق طبیعت خود را میرجع نموده
 بون حسین دیدند فخر شدند آنچه بمن کردند و اینها در جهاد
 افراط نکنند و میزان آن با جایست میتوان نیز در این مطلع
 در مالک سو قدر بگویند اند نزد جزر اینکه از زاده از مفترش
 قیام نمایند و در این قبول نموده حسب نایابیه افراط
 مردم را نکنند همانا اینکه این قیام نمایند از ملأه خوب است
 اگر من خود را در دارم آن زمان نایام از دنی خود بخوبی نمایند
 بجهة نهادت و درست حسب اینها خذلهم نزد اینها
 حافظت ابریشم اصیلها باشند و در حیث دیگر از حیث
 درین عصر طبیعت اینکه والهار در دست نزد که فرزندان اهل
 بیت احمد را فرمی این افراد را بخوبی میگیرند
 بعد از این دستور دادگاه بحث نماید که این قدر از
 مردمیکون اگر نمایند بعیط نه فیض آن و میتوان فیصله نمایند
 نهیم بجز اینکه بخوبی اینها درین امر بینهایم فعلاً

که خود اجراء فریاد داشت که نیک نیا تم در جرمای ایش
 بین آنها ای هر چه میشم که خدار بکجه اوقات بوردن
 نمیخواست و از میخ سیاه هر سیزه بیمه باشد اگر کس
 نمیخواست و ملار نمیخواست که خود را کماز ایجاد کند
 بازدید ای هر چه میشم که خدار بکجه اوقات زیسته
 و ممکن است میخ نمایند لافت ای هر چه میشم که خدار
 میخند و خوارم ای هر چه میشم که خدار میخند و میخان
 خوارم که میشم که خدار میخند و میخان که خدار میخند
 خوارم خوارم خوارم خوارم دیگران خلم را در میخان و میخان
 هر چه کسی ای هر چه کسی ای هر چه کسی ای هر چه کسی
 که خود ای هر چه کسی ای هر چه کسی ای هر چه کسی
 بوده است زده قال رسول الله کسی که ای هر چه کسی
 ای هر چه کسی ای هر چه کسی ای هر چه کسی ای هر چه کسی
 دیگران خوارم خوارم خوارم خوارم خوارم خوارم خوارم

ساره زلزه زمین و گستاد خیمه و نظریه می باشد
 مدد و کمک کریم بسیز رفیق در برابر با اندیشه هر مصادف
 اینجا حدیث زاده شده تا که حضرت ابی طالب عزیز
 همچنین بزرگ امیر بهادر امیر اهل فرقه ای را از اینها
 گستاد کرد و دیگر دو زرده خود را نظریه اندیشه
 بود و در این راه حضرت فرمود: اما زیرا این المعرفت غیری
 همراه باع جانها و دلایل اینکه دلایل اینها را درست
 در تفسیر نجف امیر نکرد بلطفیر ای ایشان: دلایل اینها
 درست هست اما آن دلایل اینکه دلایل اینها را در تفسیر نجف
 درست نستند بر این اطلاع باشد در درست نجف ای ایشان: دلایل اینها
 بجهة طول ایام کافم و بقوت درست هست هن دلایل
 دلایل اینها درست و بقوت تقدیر شکریدند: ای ایشان
 ای ایشان: دلایل اینها غایب ایلام ای ایشان: ای ایشان: دلایل اینها غایب
 ای ایشان: ای ایشان: دلایل اینها غایب ایلام ای ایشان: ای ایشان: دلایل اینها غایب

هر روز بخت تریش و نشانه می بازد تبریز و خارج
 اصحابه مکافره بردارد و روش تکرار آن حضرت سوادیع
 پس از درست کرد دور حیمه بهتر غذا مقدمه بخواهد
 آن غذای مقدمه بخواهد فلکه را نهاده کرد و نهاده
ما خد و شاهد این اهدار را (۱) مردمه همچنان
 تو را بپنگیده ایشان اخوان اینهم العذاب بالمردم
 بی قولان ای چه بی اگر خذابات نه بیان خواهند
 آن زیسته خود را بعد از صاحب نامه خود بخواه
 و دفع) قیام نمایند هر چند خلدندگی میگشند و سبب
 ایمزی و رتعطیف میگیرند اینکه فاضل مجلسی عصر از قدر
 در رابطه با شیوه بقیام قائم نمایند میگردند و زنگیزی خواهند
 این ایشان قدر نظریه که لذت حضرت سید الائمه است که عصی
 طبیعتها را میگیرند زیرا مسیر ایشان که روند فرموده
 المعد و دریا اصحاب العالم اینها را میگذرانند علیه

حکمود لذراست سعد و ره و لذراست سعد و ره و لذراست
 سعد و ره و لذراست سعد و ره و لذراست سعد و ره و لذراست
 اذن العذین بقائهم باهم طی و اذن الله بعدهم
 الایمن لغیر از دارم بغير حق یعنی درباره آن که
 بجهود طی بجهود خدا شدست و بجهود دجال و بعد برگردانه
 میگردد حقیقیت مقرر است از نظرهم که تواند از جهود خدا
 بغيرت فیں هادرست این هادرست این هادرست بخلیع خود از قدر و بجهود
 باب اذن قصیر در اذن نظر بر زده علی این مکان هن
 ای بعد اذنه مُؤذن و تبرحال اذن العذین بقائهم ایه
 همان ای
 و زین من کنم و ای
 مطلق هیا اطیا ای
 ز دانیکو قریش و دیل خدا بسیور بجهود لذراست سعد و ره و لذراست
 ایه مریضه نازل سه دلیل بحقیقت سرمه بزندگان

از خود راجع است زاده نظر را فرمود و روح از دل خواه

فصل سوم

دوست اخباری که شریعت بنت مکہ دیده است، فرموده است از خود را
الخواری نظر داشته است از اینجا پس از مذکور (۱۷۵) بگوییم
این کتاب بالغه شیخ طوسی فخر است، عن عباد الکرم بن هشون
الشعی و فرشت دو بعد از آن که نیکی اخلاقی از این شیخ میگذرد
بن عباد الکرم بنی عرب در دست زاده ای خدمت امام جعفر
علیه السلام ایضاً به عرض کرد و در دست احمد فرموده است
فرود همسر علی حافظ ابراهیم اصفهانی در دو دست (۱۷۶)
در دست زاده علی ای سعید الداری عن الشیعی
از شیعی تھا اور فضل کلام او در این فخر را عرض کرده است
فقط و عددی نیکی بسیار داشت ایضاً بن عباد از خدمت داد
هزار هزار ایضاً ایضاً در دست که فرموده عالم بولطم و حجر
فرمود که اخلاقی از این دو زاده ای خدمت باشد ایضاً ایضاً

مردانه عدل و ملائیز را بیدار داشت مکمل در هفت یا هشت بیان
 این هفت ترمه و خانم هفتم بایان نهاده بعین جمهور است که این اتفاق
 حدود سالهای دوستی بسیج آشنازی اتفاق داشت و لایحه قدری مطلع
 شد که از آنها رخفرموده باشد سعیت داشت این کردید و در
 آن سه شنبه نزد اولین از خواص بازگشایان بر قیام فرسوده
 از عبارت مسیر کشیده بطریق دشنه و خدا صدر داشت شده شاهد
 این احادیث در قرآن داشت مورد معرفت داشت
 قرآن نیز قال نزد خون سینین داشت اما فاصله میان
 نسبت اندیشه مذاکرون در هم نمایم از هم بعده داشت
 سیح شداد یا گمن اقدام نمی‌نمی اند قید مذاکرون
 را نمی‌نمایند منی بعد زده تک تمام فرمات این امر و نیز
 بعدهارون نیز فرموده اند اور اذکار این هفت کل
 شفت دزدیخ (علم و معارف رتبه ایشان در در فیلیخان) ایشان
 خواه بود در این دست چنین مسیر دیده خود را بازگردانید

دو بادگر که دست قاعده تکنید، زیرا این بار این محظی خواهد بود
 هر شد و بست که اینکه از اینجا در این سیم مسح همیار فرمایم گردید
 خود را خواهند شد جزو این که از اینکه از این دفعه اول و بعد از اینها
 سیم تند و سخت پیشتر است که اینها مردم می‌بینند و در آنها نیز
 دیگر دسته ای رفته باشند از این بسته که این محظی بخوبی
 دیگر خواهد شد که این دسته همان حضرت امام حسن
 دو لای بست که این دسته هم از سلطنت دیگر از این محظی
 شد و از این محظی است که این سرفت دیگر بست که این دسته هم از این
 دیگر اخراج ای اخراج ای اخراج ای اخراج ای اخراج ای اخراج
 قائم ای اخراج ای اخراج ای اخراج ای اخراج ای اخراج ای اخراج
 کروید و سبعة ثانیه و اربع ای
 هفت زنگ و این هفتم بست که این دسته از این دسته فرضی می‌شود
 و این این دسته داده گشتن می‌گردد و این هفت سال
 هفت دسته داده گشتن می‌گردد و این هفت سال

سیم شناد بالکن ما ندشم لحق یعنی رضیخانه
 برای خود گذاشت این مسیحیانه ای اشتر بر ویده زدن حق بگیرند خود
 حق است بجزیه هر کسی که در آن حق باشد حقیقت کاریست اما در حقیقت
 دیده ای از رسمی عرض شد و نهایت سعید و خوشبخت
 کو خود شناد که این بگیرد و خوب و حسن ترین حقیقت قدر
 و میقات سوم کو رسیده ای که باقی تمام فیله بیانات انسان
 یعنی پس از این حق بگیرد که فوایده ای داشته باشد
 اشاره به عدم قیام برای حق خوب و بخوبی و بخوبی خدیت نهاد
 مستحثه هر کسی بیان است و در میان فرقه هنوزیں صیغه
 ای از این و باید آن حق بگیرد و قطعیت بگیرد و پور و میش میتوان
 و غربه ای میباشد و میخواهد اگر دیگر صدمه دهنده و خیل
 الیهم رزون فرمود و هنالی ای ای بقدر آن بیان است
 بخوبیت تسلیم و غیرت رفت از قلم حذیت اهل
 فرقه هنوزیں را طلب میکردند

مقصد دوام

در ذکر این دوام متفقین است ایناًت در جهت قسم عقیل و عالم
 در طبع شعر معمت است ای دنیا ن آوس با هم رانع ایم در این
 فهر و سف طور داده اند اصحاب و حباب و هزار و هزار
 سلطان ایهم احصیت و چنان تاجرت بیریت ایم در این
 شعر حلقه ای

اصل اول

در ذکر این دوام متفقین است بقدرت خود و بارگیری و برداز
 از نقطه اول این عقیل رسیده بجزان جمعت حسنه و خلیل اینها
 از اینکه در صوره (۲۲۳) بکسر الفون زلزله ای اذ نتفق شد
 عن عبد الله بن قسم البطل عن ابی عبد الله زرقان

(المقدمة)

وقضىنا إلى جن اسريل في الكتاب الأبيات المائة
 وكان وعداً مفعولاً خروج العذم ثم مرد عذالم
 الكنه عليهم خروج عذم ثم سبعين من إصحابهم العذم
 الفنية لكتبة حفنة وبجانب المؤودون للآنس ان هذين
 مخرج شهادتي المأذن في ولاته ليس بغير شهادة
 وحيث العذم من نظمهم فاذ تغيرت المعرفة تغير المأذن
 ان هذين جار فيهم الموت فلئن اقر عزيمه وكيفه وحيث
 وليدة فغيره تغير من قاتة يحيى عذرها فعندها
 جهز مدق على طلبها وروى في هذه مأذنها في زراعة
 كمسير مايل وروح عذمها حصن بخور زراعة ثم دخل عذمها
 وحيث فخر ذات كربلا في ذلك موسم ونادي عذمها فزورها
 لروح عذمها وكان وعداً مفعولاً لأبياتي بغير صحة مطلع
 شدة سنتي عذمه لازد عذمها ثلثة مائة
 از عذم ثم مرد عذالم الكنه عليهم يحيى عذمها
 ولهذا يحيى عذمها

مایم و برگردانیم چه خود غیر شما باشید برسایر من، غرض
 داشت دلخواهیست با اینقدر غزراز احباب، دلخواه خود که
 براین سخنوار غذب است در سخنوار و موجه است
 دلخواهیست نند بعدم دل راست می‌جذب خود که بیند خود است
 حسین خضری دلخواهی طاهر است دلخواهی محبوب نند ام راهی
 دلخواهیست نکن خانم دل خصوصی کشید کارلو و دل خود کشید خانم است
 آن طبع خسیج خودش دل خواه بجهات قائم را خود می‌شوند
 افسوس طور دهد و داد ام راهی دل کشی ارج است چون معرفت
 آنکه دلت در قریب داشته باشد این دلخواهی است دل خصوصی بلطفه
 کارلو است حسین دل خواه ایشان دلخواهی است دل خصوصی بلطفه
 صور فرازی و چشمی است نکیش سرمه خود را خود دل خصوصی ای
 سیگر دل دل خصوصی موده قدر از مرد می‌بلد دل خود
 مصداق این احادیث در زیام جانشیک کا مجده بظاهر پرست
 به که عده افراد ایشان خبر نداشتند خود را خود کرد

دری ناهم کردید و اصحاب آن هر چند نهاده
 در همین سوی میان انسانها که رسیده بودند نادیده همچنان
 پس از عصای خود جلد زده شدند که در خود و حبشه در راسش باشید
 هنوز قدری از حرکت ملده بخطه که ایشان شدند بودند
 هستندند ایشان همچنان برای همین همینه
 ملکیت است این ایشان که بالا نهاده ترین همچنان برای همینه
 نقطه ای ایشان که ایشان را در میان ایشانه سو
 فراز ایشان را دیدند ایشان را که ایشان را که ایشان را که ایشان را
 داشتند ایشان را که ایشان را که ایشان را
 همین ایشان را که ایشان را که ایشان را که ایشان را
 شیطان ایشان را که ایشان را که ایشان را
 ایشان را که ایشان را که ایشان را
 در همین سوی ایشان را که ایشان را که ایشان را
 هفته همچنان که ایشان را که ایشان را که ایشان را

من الغص وصرعه المغير كون عطاءه شيئاً يخفى در اخدا
 مولى طبع الغيبة وقت فراره ودر نفعه زمان مطلع مسعود
 به شکر وشکر طهور خارج و به دست جهود فیام مسعود
 لدامت خود در راه است بخشانش در پیه طهور و کاره
 هنر مقصود از افتعلع زمان انتحار جهود فامر است
 بد کاره بصفت محب از اراده محبوب است و حضرت راه
 قیام خود و فاعل برخود راه فراز زمان متعذر و دسته خانم
 ابریشم و رهدیت (۵) روایت شده که خدمت آنها در حق
 مجده سلطان را بحقوق بالذین فی آخر الزمان کهافت به
 فی آخر الزمان بیهقی قیام سلطان ای باطله درین محظوظ راه
 خدمت ای خیر راه فراز زمان بجهت ختن قیام بخدمت و ای ای
 راجح ای سلطنت ای ایم والی زبان ایم است ای حق عالی
 بی راست خود سلطنت در حق ایمه الیهم فداء و دلله سلطنت
 و خبرت ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم

خاتم انبیاء و مُرسیٰ حبیب پیغمبر رسالت پیغمبر علیہ السلام و مُرسیٰ
 مُرسیٰ رَحْمَةٌ و در فرمان
 آن ایقون معلم ابراهیم حیفای بیخ و پسر ناصر کوچکی
 ابراهیم سوادیم استدله لحضرت مسیح زان مسخر بیلطفت
 ال ابراهیم بوز قدر و حضرت کشمیر صحیح و مسخر بود و آن امروز
 همین شخص تعلیم نزد ایوان اربیل دام ترقیع اند کویس لذت
 نقطه اندیا هجرت کرد و مذاہب ایضاً پیر پیام بر بیان این دستان
 سقط کردید و دینا تقریباً تقریباً آن فریاد رسید و قیام
 با اندک میلاد راهیست نمی‌باشد و دنیا اتفاقی حق دارد
 و می‌گذرد این کرفت و لصدان ایلی ایله شروع ای ایلو
 تحقیق یافت و دور و مطلع تائیت و پیوه و دست تحقیق و مسخر
 صفت حق است خنکه دیده دیده در هر مردم ایران با خیزش
 ای ره نزد ای ایکم در بیرون (ج) بر ره ای ایکم بخواه
 قدر تبارک و تول ای ایکم هوقاً مُعْلِیٰ کل شخصی که بست
 (دل (ای ایکم) در تأثیر

پیغمبر اکرم (صلوات اللہ علیہ و آله و سلم) کو قیام سفر یاد رہا
 ہے نبھے باعث کب نور دیت اور خیر پاشر درود (۱۹۷)
 سرورہ بزرگ سفر یار ای من بحمدی اللہ فتوح المقدسه
 کو افضل تعالیٰ ہے فرامیں دوست ہے یا میر اکرم
 مولانا تمام نکھلہ مسیح ہوت جوں خواں نامہ بزرگ طور پر فتح کار
 بنگریں دشمنوں میں ملک ای ایلہ ای ایلہ ای ایلہ ای ایلہ ای
 چھپم مسیح کو اٹھ لائیں رسم بر کر کر طلاق عاصمہ خدا
 روستہ سنا رائے جوں ایم بارک مسیح وحیت حسین
 ملدو کر دید و دلما دست و جا دست و حسین مسیح خستہ
 ایمیں کاظل اخبار حسین سو ای خشن نام ایور بک ہت
 کاہا از کتب خوش خریج کرد و لازم ای ای ای ای ای ای
 فندہ لغہ بھر باریم کھنڈ طور تابہم دنما نیزت خرد
 سنت و مندرج رہیت ایمیں ہت کم در جنہر عاصمہ بور جو وہ
 دیکھت ذکر ایم بارک مسیح و مسیح طلاقی بارک

د محمد رضا ایش پاره دست نموده موقبده بمنی چان خداست
 شنیده است که در بجزیره اندیکا ب صحیح فرد غیر قدر نداشته
 برع منی بیچ سعادت است که در کتاب خاور شنیم سکفت موقبده
 سعادت سر بر فخر زدن از بیچ است ملام سنت هر چهار سو زن
 راهنمای از خواصی خوبین خود را نزد خود را نهاده
 که سکفت خابر منی زده بجزیره و دفاتر کفر ده بیان ممکن
 از راه دست ای مومن نشستم زیرا بر عصب سخنگوی خوار
 شاهد اخبار ای من بجای این دعوی مردم آن از ذات است
 و کلمه ای را نقدی بوم ترجیف الراجحة غبیعاً از ایادیه
 نیز آورده که حکم سکفت خود را دام (بین جنس) که برادر داد
 بیچ در دریا خست و صادرات افزایش بصر علیه است اینها
 در صفوی (۲۲۷) که در اینکه سکفت آنها ممکن نشد، کاچه
 صدقی عیار ادف اثنا، لر ریسرا (آنها را که فرموده معتقد دند
 راجحه لام خبر است عیین ولوز میاد و نهاده بیچ است اینها در
 نسل بکار راند و سر از این بیچ و حضرت است راندن بسیار

بهم مار جیس میگن که دود و دود را کب نایح در پرورد نهاد
جهد افس این هر چهار زاره دو هکم اوریج بست بیانیه

اصل دوام

در ذکر اینجا رسم سریع است بر طبع شش چهار قلم زدن فخر ختن
و بدویم (ذکر آنکه در صفره ۱۳۷۸) بکار احمدزاده از اینکه بخوبی
ضمان تقدیر شده عن المارد حق علی یعنی از اینکه مکار المارد
اینکه حمد بخوبی داشت که این سه امام از قبر و شرق پیش خدا
همانند از این ایامین یا صیر اینهم در هشت زندگانی از این دو محظوظ
که در غیر العین ریچیده درست داده که نهادگران خلاصت

علیسته از این طرف شرق خواهند داشت
ابو عبید الله بن محمد بن عاصی من معنی اساقفه در کتاب کفاۃ
الحادیب در هشت کرده عن جعیان امام بن المارد بن جعیان
الشیعیدی تقدیر کرد که راول آن مجموع اذان و شرق
فرطیون این سه ایام ایمان بیانیه عهد اقامی خداست از خبرت

در عیل لفظ شیم رهیت نزد کافر و غیر از عذر بر
 در کتاب سخن هدایت پیر کیا و حکم تحریک شده بعده است
 و سخن داریش میام میانه اینکه عضوی از انتظام شرق
 جدای این است که در جهت شرقی باز واقع کرد و به دو زبان
 ایمیش لغایت نکرده ولدو نداشته بود عطف لفظ اشاره ایش کرد و فنا
 زد شاهد این را خبر و در قرآن آیات اعلیٰ از زیر آن
 تو زیر پادشاه المغلیت الرؤم فی اولی الارض و م
 من بعد غلیم سی علیون فی بعض سنین قدر
 من کیم زن بعید و در میان طبع الا من خسرا و من کیم زن
 ش و دره العزیز الرحم و هدایت کیم کیم و داده
 و هن از ایشان دیگران میگردن خاک از هنریه الریان
 و هم عنی ادعا کرده هم فاعلن بی خسرو بی خسرو
 داد خسرو داد زن کیم زنی داد ایشان از ایشان داد
 داد از ایشان ایشان خاک بیکردند خاک را بست امر از قدر

دختر بیست از لفاز آن بگام دل در لفڑ زگیر خفت داد
 لهرای ای این بنت آنها خود باید سپرای عین خاله برگرد
 غلام دل در هست هر زت و همه دلچی خد هست دل در روند
 دل در زمیخ و عدهه هر بست دل اگر بدم دل که نشاند
 جو طاہر لبیخ و مصه بنهش برسو که راجح بدل در فاذ دل میزند
 دل خود را بزیب دست که دل افرات تحقیق خلیل دل خفت خلیله
 افسر فخر بیان آیات عبارکه راجح است هر عادت
 هم خسرو روز در حکمت بدم دلیں خلب که درین هزار
 پیغمبر روم بجهنم خانه تردن و کلیخ دلکسی
 بدانیخ فخر کاره هریخ است ولی تا اویل جانات آیه
 دیدم خلدر دلخیخ کردیم چه کویی دل خرم شریخ حقیقت
 لذتمن هم در همان روم مخوب ایران و طلایع هر لب منی
 هنگ خلوفت ای کردید دل خرم لذتست که ایران را بخیانی راه
 نعل ای اصره سریدی دل در دل جلاست قدم خاله دلکه دل خضم

جلاد آنهم بحداد را فتحهاد دست بیشین روح خان زده
 هام مرشد از اداره زیرخواهی امنیت و امنیت آموزش
 از عطیه بود که امروزه نه کنست خلاصه سهاده است تحقیق و مطالعه
 شد و در اینجا بجهة احترام جمله اسماها معتبر است از این
 مقدمه جو در این طرف شرم کرد و در فرستش از پدر
 پیروت اینچه است که در این ایام به دلکشی این طبقه برخوردار شد
 اینچه
 راجح با مردم نزدیک و خود را برای این ایام
 مردم در کنگره هایی می بازد با این و ناآین که راجح با خبر است
 خفت مادر نزد هر کتاب کافی از حضرت باز هم طلب
 الیا و دیقیزیر پیانت آنها را داشت شد اند مسئله علن
 خدیه الایه خفت این ایام تاریخ و موصیه اند این در آن زمان
 خداوند از ایال خفت بینندگان خود را بین خفیت کرده غلت
 این قدم را از ایال خفت که بزرگوار نموده و موقوفه ایشان
 خود بینندگان خود از ایال خفت که بزرگوار نموده و موقوفه

مُوْبِدِ ایزِنْ حَادِتْ دَهْرِمْ بَعْدَ نَافِعِ سِيمْ تَغَارِ الْهَرَدَه
 وَ ۲۷) ایزِنْ بَرَدَه بَسْتَه کَهْ جَهَنْ مَهْ بَهْرَلَه ایزِنْ زَادَه سِیْزَه
 قَرَهْ بَامَکْ تَحَالَه اولَمْ تَنْكَرَه افَیْ اَقْسِمْ اخْرَىْ تَرَه
 وَ بَهْنَهْ وَ بَانَهْ اَفْهَاهْ دَاهْ بَرَسْرَه دَاهْ بَرَهْهَه
 جَهَادِنْمَه کَهْ زَادَه بَیْنَهْ کَهْ اَفْهَنْ خَرَقَهْ لَکَنْهَه کَهْ خَلَه
 خَلَهْ فَزَرَهْ بَهْتَهْ مَهْلَاتْ لَهْدَانْ مَلَهْلَهْ فَرَاعَهْ دَاهْ بَرَهْ
 دَاهْ مَهْنَهْ بَانَهْ بَهْتَهْ خَرَجَهْ وَ دَاهْ بَرَهْهَهْ سَعَيْهْ بَهْرَلَه
 وَ دَاهْنَهْ کَهْ بَیْهَهْ بَرَلَهْهَهْ جَهَادَهْ بَرَدَهْ دَاهْ کَاهْ خَرَهْ کَاهْ خَلَهْهَه
 کَهْ دَاهْ

اصل سوت

دَهْنَهْ کَهْ خَرَهْ کَهْ سَرَهْ بَهْ دَهْدَهْتَهْ جَهَهْ کَهْ بَهْنَهْهَهْ دَاهْ خَلَهْ
 دَاهْنَهْهَهْ بَهْلَهْهَهْ لَهْهَهْ بَهْ دَاهْ کَهْنَهْهَهْ دَاهْ جَهْلَهْهَهْ بَهْلَهْهَهْ
 دَاهْ خَلَهْهَهْ دَاهْلَهْهَهْ دَاهْ کَهْنَهْهَهْ دَاهْ کَهْنَهْهَهْ دَاهْ کَهْنَهْهَهْ
 دَاهْ خَلَهْهَهْ دَاهْلَهْهَهْ دَاهْ کَهْنَهْهَهْ دَاهْ کَهْنَهْهَهْ

فصل اول

مدح ذکر اخلاقی شریعت بر میان شرایط اخلاقی که بدهیم گزند
 درست داشت همچو شریعت اذن اخلاقی و صفاتی را در این امور ارزشدار
 در آن بکار نهاده خود را می خواهد این این بعضی از شرایط
 در تحریر صور قل علماً استسلم عليه من اجر و ما ان
 این جواہر الا ذکر بالحالین هر اسرار المؤمنین هم و لفظ
 نباشد بعد جیون هدف خود فرضیه القائم بجهة بدینه
 در این امر نزدیک داشت در تحریر صور قل علماً
 قل علماً استسلم عیین اجو الا ذکر اموری هی که بدهیم از این امور
 از نیمه هدایت خود را در خود خود پذیری و مخفی خود
 خود و ملامت خود را که می شود خود را تقدیر کرد و این عالم
 اسرار المؤمنین علی طبق اینها در این امر خود را تقدیر کرد و این
 خود را در هلم مسوده داشت بعد می خواهد با این امور
 شمار در ترمیح فخری هم را در این امور می خواهد با این امور
 اذن این امور اذن افراد را می خواهد با این امور

طور کام مرد سرمه بکر و دامن خار این حدیث شریعت
 و توقیت طور آن بگشته است ^{۱۰۹} و که که طور کام در همان طور
 و میزبانی نداشت هم بر اتفاق آن و جین بکه در افتاد
^{۱۱۰} شده است و هم بعد از آن شفته و ز منیز کردند
 اهل طور کام است در دربار القلم بخواهد خبرت باشند ^{۱۱۱}
 میتوانست خود را در حکیم اذرا کام طور کام سرمه قوی داشت
 پس این پیش از خود را کام اتفاق آن و در عرض بعضی من مطر
 زمان میزبانی طور کام اتفاق آن که که از زده هم و خواه کردند
 تو قیمت این طور کام همچو دیده بجهات زدن طلب سفر ^{۱۱۲}
 در زمان مقدمة کام طاهر پس سهم آن هم ببعضی میزبانی خواه
 در مقابل چون راسته به این فقره بدان شرمند نیست که باقی نیست
 و این مقدمة مخطه اند لای همتر زنگ اند بعده در میان میخان
 طور این بظاهر ^{۱۱۳} آنکه سورمه شمع سفین که در همان طور
 فرقه بکوه بعد جین لکچیع نداشته اند از آنکه را میخواهند

لیلی
لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی
لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی
لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی
لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی
لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی
لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی

ادمانت

فاما جلیل الشیخ سیدان کیی بسیج اقتصادی عزیزی کیا
پیش از مردمه لذت فراغ این هم است غصہ و درست نہ داشت این دلایل
و لعلکن بناءً چیزی داشت و مخفیان بناءً درست این دلایل
عنه خود چشم پیش نه داشت بلکه از خود خوبی داشت و دلایل دیده است این دلایل
لذت یاد نمود و بیرون رود و بیرون کام مادری داشت این دلایل داشت
و زاده هست این شاهد و مداخله این بیان خود را باید ایادی ایادی ایادی ایادی
برداشت این قول ما است کلم این افراد این دلایل داشت
ذکر نمایند و خیر نمایند

فصل دوم

دو دلایل این دلایل که این دلایل است غصہ و درست نه داشت این دلایل
لهم بحدود است این دلایل دو دلایل (۱۰۲) که این دلایل این
که این دلایل
انظر این دلایل این دلایل این دلایل این دلایل این دلایل این دلایل این دلایل

مردیه داریل آندره که خود را از خود حذف کرد تا بگزید و داد
 من هم خود را خود مینهاد و دیگر برای این اراده نیکو نداشت خود را خود مینهاد
 پس از این خبرت از قریبیت زندگانی اینها نیز خوش نداشتند
 اینها را که در محدوده کوه خاور میشوند و میتوانند از پیش از زمان
 میان خدا بیکتی نیز میتوانند اینها که خوب باشند نیز میتوانند
 میتوانند خود را بخشن و میتوانند خبرت حق خود را بگزید و دادند
 پس از این خبرت اینها که خود را خوب میگردند اینها که
 اینها که خود را بخشن اینها که خود را بخشن اینها که خود را بخشن
 ندارند هم هستند که اینها که خود را بخشن اینها که خود را بخشن
 سریا شد و قدر از بخار را در بضم الميم و در مولد از کوه بگزید
 اینها که خود را بخشن اینها که خود را بخشن اینها که خود را بخشن
 باعده است و بعد از اینها که خود را بخشن اینها که خود را بخشن
 شیخ بلسان البعلی الصنفی در کتاب پیامیح المرؤه خواه
 حدیث بندر سوزان را کتاب دزه المعرف نوشته است که درین

اصحاب حضرت محمد رضي الله عنه يعلمون شبان لا يأكلون بهم و
 يكون دام مملكة الکوفة بین اصحاب حضرت جوزيانيه
 وکے دیان بن ابن ابرهیم نیز دختر کرد بکار
 زلک سلطنت سیفیا بر کو فرست وایمه از آن بخلافات
 الصاعق نظر نزد هنری هر برادر هنری زلک سلطنت
 پر نیز الفرازات ان عصر عزیز از ترقی داشت فیض خیر خود بعده
 نظر نیز زاده اش کو در کل روزات گذشت طبقه اینها
 مردم اهل ایران را این عاصم از اندیشه خواهی از این خیر
 برای این اصحاب اخیر طلاق و غصان از مرتفع دارند و نه
 در هبته اینها از دور یا من این نظر فوضیج اینچه کنیه و هدف
 رفیع اینها نمک و کرد و دیده، چنانکه در کل بین اسراء و پیغمبر
 نظر و رهیت نداشت، این اینهم اینها صیغه هم را داشت و هم گفت
 اور ای اینها اینها اصل الفرازات فکروا این اصحاب بالاست
 نیز که با گستاخی حق نیز نیز هم اینها اینها اینها اینها اینها

الغزات فیظیر بهما اینیان و بعزمی ام العادیں یعنی
 هنر امیر المؤمنین علیه السلام العظیم واللهم مساعی در رسانیده
 نموده که مصلی برادرانی را تقدیمه باشد فرات ساموی
 رحاب سخنگوی را تقدیمه باشد عدهی را در عدوی را زیارت کردند
 اینها هنر هنر است که امدادیات دیگر اینست ذمته بخط
 سایه نشاند ولی را مذکور خواهیم امداد کویین هنر ام از این شفیعی
 شفیعی لازم ام این نکاح بر راهی خواهد بکار داد
 شاحد و معاشر اینجا را منع فرموده است (۲۴) از زمانه
 قدرت احمد بن حارثه السلام عصدا رسم و هو و لیلم با کافی
 بجهلوی پیش مدهی ام این هنر هنر است که در درست کنند
 پروردگار خود هنر هنر است ولی عبارت در تراجم ام امداد

فصل سوم

در دیگر اینجا ریکی هنر هنر است بجز این الهمیت علی این طور برای
 منع اینکه نفر از این اتفاق اینها بر این اتفاق اینها بر اینکه

فخر بخوبی از بگیر و زار فخر شد و حسنه بی خفوم آنکه در این
 افراد از بدها ای این میم خسته و بجهنم لا ام بجهنم ام از نشانی افشار
 ماجستی افسوس هم نداش و اینج منظمه ای این میم لذون ای ای ای ای ای
 فریل و کام میم و مراه ای
 مسنت ای
 فیوق و بهر دست میم نیز ای
 و خود را مسنت ای
 و فخر ای
 عدو بولید که فخر و تقدیم و نیک ای
 بجهنم خسته ای
 خوبی ای
 نیزه و خود بسیار خواهی زده بیک تو منی ای ای ای ای ای ای ای
 برادر بودم بزین هم بیلندناید و پس با ایان خدمت ای ای ای ای ای
 تقدیم ره و در هزار ای ای

سیزده و جون ام کار دینا زد لذو شاهد گشته که نیز پیش
 الله و در حرب آن کشور تو اینچه حکمرانی خود را نهاد
 ملا یکشنبه خان چالک و دخوا خواهله که دفعه بر این ایالات ایشان
 آزاد بودند و یک مردی ایلی صفت ندارد بجهت این
 تزلیح مدت سی سو در زبان ^{ایلی} خدا تیل ایل هر طبق تعلیم نیز ایل با
 همچو خداوند خود را بیان کرد و این دفعه ایل دیده و بعدها ایل
 آن مردی ایلیان ایل خوش خوش ایل خوش ایل همچو دفعه فقط
 ایل خوش ایلی و هفتصویل ایل خوش ایل همچو ایل همچو
 خوش ایل خوش ایل که بایسیں بر ایلیست متفق شد سیزده و جون
 خان چالک در این ایل خوش ایل با غصه ایل ایل خوش ایل خوش
 خداوند خوش ایل که در این ایل خوش ایل دیده و دفعه ایل
 دفعه ایل خوش ایل قدر ایل خوش ایل و ایل خوش ایل دیده و دفعه ایل
 پیش ایل ایل خوش ایل متفق شد و بیان ایل مدت دیده
 خوش ایل خوش ایل دیده و دیده و ایل خوش ایل

و فرمادم ایه والیران دارالرضین بیت مسند زدن آنچه
 در عالم میباشد این است که فرموده باشند و من صد عده
 دلخواهان از این افراد را نداشت که این دو طبقه عده برای
 سخنربندی در این شهر دوباره برپا شوند و میتوانند در صورات
 سیم نسبت به ماده مسنه این خبر است یا اینکه قدر در کمی لذت
 از هر چهار پنجم و نیم در شارع قدرست سهاده دنبام اینها را گذاشتم
 این سیم میتواند از این دلخواهان است که فرموده باشند جذب لعنه
 اوت و ظاهر است و مادر تقدیر نمیکند که از این افراد از قرآن برگردان
 شود و یکی از این میتواند مسنه عارف باز کوادر و مفسر قرآن باشد
 از این افراد ایه همچنان است که این دو طبقه عده برای
 دلخواهان از این افراد که از این افراد میتوانند در صورات
 در تغییر زیست را در میان این افراد قدر عالی نمیکنند اما
 جمع اهل این ادب بشه بیت بکثره و غله بر داشتن
 چون آنها سود و روزگار نیافرند و در عین همین میتوانند

نام از خضرت دل همی طبیعته و لکشم درست نزد
 ملک انبیاء شاهزاده هم روحی از افغانی و مصطفی و احمد بن علی
 صهر باب العالیان فخرل روحی از افغانی اماں عیینه علی
 المولی فلیخ صمیم و صیر قدم غفرانی فخرل از افغانی نایبره
 پیغمبر خضرت رسول خدا که در روز قیامت فخرل از اپریونی
 عالیان است غرض سوداگری خدا زین معنی تکینه و علیه علی
 خوش بو برای دنیا طبع مکر راند و میزرا بر این حکیمی خواهد بود
 سبده خوش نایر چوک طبقه میر داده راند که این دفعه دینی
 حقش باقی میانه داشت و جرس بین حق برای دنیا هم کاخ
 نیزه دخیلی برای دنیا سازد و میز میزرا بر این خواهد بود
 پروردگار افتخار ناید اینکه ارواح جمال مبارک خضرل از اینکه
 خس سود باشند و بدان خوشی از داده اند از این پنجه
 اتفاق یکی از از خضرل از دنیا پروردگار خود را خود نزد شاه
 اینجی خواری از دنیا پروردگار خود را خود نزد شاه

الا ان بايتم الله في ملکل من العالم والملائكة فضی
 الامر والى الهه ترجع الامور بین خبراء عزمین
 کاظمه رهی دن ناخدی تعالی رقطمات ابر باکر و
 منقفر بردار و سور غار راجح کرمود مرایم ولدیان پاکر
 درگاه ب صفا و دیپیر لامیز کوه زحضرت باقر طیب
 البهاد رهیت سُنّا طال بنزل فی سبع قباب من نوی
 و دو سعیم خانه ایشانه زیرل کفر فده اصین زیرل بین
 اکھزد فدا کفر خدا تعالی در میان هفت قبور زیارت
 نازل بکر و دایم ایلار سعدم خست و دیکه ایکه
 ایم عصیت خانه تعالی بخچ سفر اید و همان کیه زندان طار
 در هضریت کفر دست ایمیت سعده لاز زدن بعضا
 ایم عرضی عرضی لذ همیت کیه زرد همیت فخر زمیک
 دریس زندانیه است که زدن خضر عصیت قدم ولاد و طاریم
 شده دوقبر زندانی رام سعدم بند که حقیقت غریب

از کوچک بزرگ و بزرگ بزرگ است آنکه جهان اینکه از هزار را دنباله
درست و گفت غلط دسته بود و از اندیجه بر رفع کردی

فصل چهارم

وزیر اخراج شریعت بر صدیت اصحاب دفتر امنیت
بعد از اتفاقی را در حجت قم خبر نزد رئیس حکم کوچون در مطلع
عذر آورده و درست حق و اقامه گشید لذتیان خبر سمع
شریف و پنهان کافر سکرده و لعل عاقبت این مرکب که تفعیع
دفعیع مرخصیت زنده بعثت سایر میں ساجد عیّن
از اینکه در سفر را (۱۹۱) بکار برداشت از این بگذشت فقر
شده عن ایجاد اقدام کرنده کافی بالغ امام حسن
سریع مقابله فتحیح این رسانی فیاض کی باعزم امام حسن
فیضی فخر از این اقسام فیضیون اینه لجه خود را فهم می‌داند
او اینجا به فیضیون اینکه می‌توان علیه امتحان را جراحت
دانند و از این احتمال اینکه حکم بیمه حضرت مصطفی می‌باشد

آنچه اتفاقیه داشت از خود کرد و آن مکالمه قائم خود را باز بخواهد
 بر سر بر جا نماید و قیام باشد در بر و لذت داشته باشد و از خود
 کنند و سوچترین بحاجات آن را بسیار بروان کند و درین میانش دیدور میان
 قرائت سخنرا ماید و درین چون که شفنان از خود را فراموشند
 شفقت میگردند و خوب تقدیر از خود را نهادند هر چند که این میانش
 میباشد و لاحقاب هر چهار سوچت فروزه همچو اینها خیلی زیاد
 بازگشت نموده باشند بنابراین رفع شکریدند و آنها از همین
بچشم احمد مکالمه میزدند که اینها بر اینکه همیشة پیشنهاد
 اینچه است بطرق مستقىه داده بودند از جمله در خبر در کسر
 کوچیں خود را بست سخنرا ماید که با این شیوه خود را قائم خود
 نمایند و مناسن بسیار که در زینت کند بر و مدهمه در آنچه عجیب نزدیک
 در در لغت صورت سخنرا ماید و رکن خود را بیدار
 این سوکر اینکه را نظری را سخنرا ماید و با آن بسب اینکه میتواند
 اینها مخصوصاً در اینجا که در در لغت شفقت میگذرد

ستر بدن جان قدم هفت زیر، هلم بتیگیات مذکور
 و کوچه پان در اینجا لزوده جمله هم نداشت متفقین
 حق بولند خود را داشت پاشیه هفت میخ و شکر کامل کشید
 و زنده بید با طنکی غل و فرس و بامدغ رست خدمت کرد
 لذت بایه کرد. عالم عامل رعایت کرد
 احمد بن ابی سعد در این کشف اهل ایران و حضرت ابراهیم
 ولیم روزه آن همان لذت هفت رول عصر بعد از این روز
 بدست فردوس اسمازایی خیانتهم افتد عز و جل نهض
 القدر را که یمزون فیروز نام را کم فیروزون خواز بالک
 هزار کشانی خانیه یا میانه رینا نادی جاده رینا عرفه خیا تیح
 از عز و حضرت القدر را که یمزون فیروز نام را کم فیروز
 رینا فیسبوک نیخه در اینجا رار خبار خود بصر رخن ظاهرا
 میورد دلیل بینان صورتک لذت هفت میخ و شکر خسته دلیلها
 الرحمه سیز ما دید اینها با خانه ایشان مبارکت نموده سکر میزد

بگذر سعادت دایم ولذت قیام خود را که تخلیم کرد اخیراً نهاد
 نزد زیرا بخشش اساقع پروردگار خوش باردا و فرش بست هم
 خلار خود خبر نهاد و تقدیر برآیند نکاره از مرد اخلاق در معرفت
 من با اظرفی از آنند ولطفاً در پویاست خوبی فراموش و در درم
 لطفی خوبی ناخواسته و کار نیزه در خود پروردگار از این طبقه این داشت
 این خواسته اینکه مکان مصادق اینست چنانست رسیده بهم چشم
 در کجا جای قیام خبر نداشت و خلیل اینکه در پویاست خوبی
 نزد از اینها در پروردگار چون اینست بجهود و بجهود برگزید
 از اینها ناتیز باشد لطفاً خود را نزد اینها در پویاست و بروز
 خوان خود را این نزد با لطف این رقیام کرد و در پویاست خوبی
 خوب است که این بیان اینکه بجهود از این نزد این نزد بکسر حجج
 بجهود این کرد و دیگر این که خیل و فرجت براجت
 شد خوبی نزد این نزد باجهود نیاز نمود را آشنا نهاد
 و مسخرت در حججت بدل اینکه خود را با در پویاست خوبی

بخلاف جمهور زملئار و هر ت فرضیه چون زنگی برادر سویزی دل
 رایت خطر آمیزی دارند بلطف قدر سلطان همراه اصریه و با فتنه
 در دیدار شناخته بودند لهدو این مقدمات امراء هر فرق که بینهای
 و مأخذ اینچه خبر را پس از ۱۴۷۰ بر رسم الامور نیز است قرار داشت
 و تعلیم یاقوت اخاف غلیکم بیم الشنا دیرم فرزان
 اکلم من از هم عالم و من فضیل ای خادم ای ام پیغمبر فرشنه
 خانیم بر نیاز از دلیل سفر حق چند دل و هر ت قیام ناید و زیرا
 در آن روز احتماب خوش رواج میگردید و به هر ت امراء هبای
 زده مسخرق مژده با اینکه بعد از خیز خداوندان و خطف مرکز
 پیغمبر را اخفا کرده خواهی داشت اما در راه خود از کلهم در دل اوضاع
 ای روز چون مردمه دشمن بست قدر تعالی و تقدیس و اقامه
 الى دارالسلام و پیغمبری من بنیاد الى دارالاطلاق عالم
 پیغمبر خدا را اخضی بتو بدل ایهم ده هر ت خلیل پیغمبر د
 هر کجا کنست بیکاری اتفاق نداشته و هم بر این امر راست و بجزی

اصل چهارم

در ذکر اخبار یک سریست بجهت جهان این همچنان که
اعظم اندیشه ای و داشت و سنت آنقدر می باشد فیض
دیگرین درست شود و از صورهای ای دو رشک فضیر فرمد

فصل اول

در ذکر اخبار یک سریست بجهت جهان ای دو رشک بجهت
دولت اتفاق نماید اما از حدود راست لازم است که در خواسته
بکار اندیشه ای دو رشک بجهت نخاد تقدیر شده من میگویم
هر یک چیزی که از همان وقت و تقدیر اندیشه است یا نیک نفعه نماین
قدرتمند فیکم فیض عظیم یعنی خود را خودست با قدر عیار
البهاد و دوستی زدن که از زاده مشترک دار آنها باشند که
آنها نزد طرف دشمن که تقدیر نمایند و دولت اتفاق ای
از برادران نافع عظیم است نیز کاملاً جلیل است
خراب من دریف بنی هاران خود را که بکفاره ای ای

معاشرت نزدیک خود ای پیشنهاد کنندگان
 خلیل بیانگر این حقیقت است که این ایام قدرت و قدر عذاب
 همراه باشد و این دو قدر این دو ایام را میتوانند
 ایامی از زندگی ایام دنیا و دنیا از زندگی ایام
 شنیدن
 همانند قدر ایام زندگی ایام دنیا و دنیا ایام زندگی
 ایام زندگی ایام دنیا همانند قدر ایام دنیا و دنیا ایام زندگی
 نزدیک خود کوییم که از زندگی ایام دنیا برخوبی داشتیم
 (صحابه پیغمبر) حاضر بیویم که فتنه زدن باشد که میگذرد
 عراق (عرب پیغمبر ایام) بسیجی و جهادی و زندگانی
 ولد زنای محمد ایام کشم بسباب این سیاست چیزی که
 ای ایران رسید در حالتی آنان را در منفی بر میاندازند
 بعد از که خبر این کار را طبقین میشنوند و میتوانند میتوانند
 از زندگیم غافل باشند که این کار کیست که فتنه زدن از طرف کوییم
 بدین این سیاست نفع در ایران اتفاق نمیافتد پس قدر کوتاه

مرد که قشّه بچین مرتع و معاک که باان جمهه است نیز
 سند ریاست الایتّه در جو دنگوں شفیع فرزین نگرده که علیاً
 لد بـالـمـلـذـهـ وـهـنـهـ است هـبـتـ دـهـ سـوـهـ مـطـلـبـ بـکـشـ قـوـهـ
 دـهـجـاـهـ فـرـسـتـاـنـهـ فـرـزـهـ نـهـلـهـ سـاـکـنـهـ حـرـقـ فـرـشـهـ
 بـلـهـ اـلـهـ وـجـوـهـ اـجـاـبـ هـبـتـ کـهـ دـهـدـهـ تـعـدـهـ لـهـ کـارـکـهـ
 هـوـتـ غـیـمـ اـیـرانـ بـرـاتـنـ دـلـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ
 بـلـهـ جـهـسـ قـوـهـ بـرـیـهـ قـوـهـ هـبـتـ کـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ
 هـوـتـ بـهـیـهـ مـاـنـهـ بـیـبـ بـرـهـهـ اـتـاعـ بـیـهـ بـادـتـ
 وـهـدـهـ دـهـ اـخـارـ اـقـامـ فـرـدـهـ وـهـنـهـ است هـرـکـهـ کـهـ
 لـهـ قـنـهـ هـاـخـدـ اـمـیـ اـخـرـ اـرـادـهـ عـنـ هـرـهـ قـیـهـ اـتـهـهـ
 تـعـلـهـ وـاسـتـعـ بـوـمـ بـنـادـیـ النـادـ وـنـکـانـ فـیـهـ
 بـرـمـ سـمـنـ الـصـحـیـهـ بـاـخـیـ زـنـکـ یـرـمـ بـهـجـیـ بـیـنـهـ
 خـلـلـ الـهـرـوـ وـرـزـکـ لـدـلـکـ دـرـ زـنـکـ بـیـازـ لـوـزـ وـرـیـلـهـ
 دـنـیـاـ اـنـرـزـهـ است کـهـ غـنـیـ صـیـغـهـ اـلـاـخـ بـرـیـهـ مـشـهـ دـوـرـهـ

دُخُونُ الْمَسْكِ سَلَكَ

فصل دُقَم

سَوْدَرْ وَغَبَرْ كِيمْ سَرْهَتْ بَرْ دَعَدْ جَهْ فَهْ حَفَرْ زَكَرْ دَرْ خَلْمَ
إِنْغَلْ تَرْسَ مَيْتَ الْقَدَسِ دَعَطْ لَهَنْ رَزَدْ لَكَلْ دَرْ صَهَرْ
بَحَارْ دَوْلَهْ لَرْكَ بَالْشَّيْهَةَ شَادَ لَقَدْ شَرْهَهْ حَنْ جَهَدَهْ
بَنْ سَنَانَ حَلْ سَعْتَ بَايَاهِهْ لَقَرْ كَهْ تَرْلَ كَانْ سَهَهَا
مَرْ قَضَبْ كَسَرْ خَرْ لَهَنْهَهْ زَادَ بَايَاهِهْ لَهَرْ قَرْجَهْ عَهَهَا
هَيْمَهْ هَرْ دَكَارَتْ لَدَمْ سَهَنْجَهْ لَهَرْ دَهْ دَلْ جَلَيَادَهْ
تَسْهَرَاتْ كَهْ جَهَهَا الْعَامُ لَذَدَهَمْ بَيْهَهْ لَقَرْ بَيْهَهْ بَيْهَهْ
زَهَهَهْ كَهْ سَيْنَهْ دَهْ خَهْتَهْ دَهَنْهَهْ لَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ
حَصَرْ دَهَرْ سَهَهْ دَهَتْ كَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ
بَدَرْ خَهْرَتْ كَيْمَهْ عَيْدَهْ لَهَهْ بَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ
هَيْمَهْ تَرْجَهْهَهْ دَهَهَهْ كَهْ سَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ
حَهَهَهَهْ دَهَهَهْ دَهَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ لَهَهْ

با نهاده نیا بد نایم که حضرت فاطمه سبیلیه با این آنها را زیکر برای
 آن دو در راه غلط با بر قیام زداید هیئت هرچند رفع کرد
 اما حضرت عصیر القمر الشیخ این غلط جب این پسر که از مردم
 علاوه پسندید است از حضرت داماد حسن مجتبی عصیر گردانی شد و این روز
 خود که اندیشید این حضرت برایان شد لاربع روزین درین نقطه
 مجمعی برگردانه و در جذب از رو تحقیق خود مطلع بسته این مدرس
 و دانشمند از این مجموعه اندیشید و اینها مطالعه اندیشید و بطور پیاپی اینها
 بین این روابط اینها را آن در گرداند که من که خواهیم ساختیم چون خوب است
 این مدرس مقدم است مجمعی برگردانه از دانشمند است عذر می‌دانند و از این
 آن مخطوطة خوش نسبت سرگردان و دیگر اینها برگردانند و بین از این
 از این مدرسه فتوح بخط از راقی در عالیه خود را شد و حضرت این
 در اینجا اولیع میتوانند حافظ این مضمون اینها را در هدایت
 درین خطه حضرت راران بدری بخط اینها می‌سوزد و اینها را
 خود برج را بگشایند از جمله میگذرانند فضالت این

آم شهاب ناین العرب بمشهد ایران آن دلیل
 بمنی و جلیل سپت المقدس امامهم المدرسین فیلم فریاد
 خاتم انبیاء علیک پروردگار در عرب هم خواهد بود زیرا
 شرمن حرب آنقدر لغنه و غصه بعضی بردازه تازیان که از
 هشتم کرد و فقط سپت المقدس بفراغه دنیا بعثت هضرت
 محمد تعالیٰ ذکر نداشته معرفت پسند عادل که حقیقت
 بنده کوکه الشیخیه ایشان من خوب دوستیهاست که نیمه خود را خود
 بتویه و دریج حدت هضرت پیغمبر از کوه زیده ولد احمد
 سفرا و شیخ الاحمد العظیم ای و بذا اهل سریح حکایت
 شده کیکندا نعمات خلیلی و حداد حسینی و پسرش رسالت
 پیمان خدا سود رفقطه لخدا شاهد و مأخذ این افسر
 ایم د ۱۳) اوره القاریات است قرآن علی همانا هیچ که
 در احده نماذم بالساهره یعنی همان کتابی که صورت
 ظاهری و در آن حکایم مردم درین مدارج عیقق و دلکه

درگاه بعده از خیابان برابر قزوین نشسته تغیر موقعت
 سپاهی اتفاقاً که از صاحب الرزق رفته اندیشه ای اندیشه داشتند
 رفع باشد ام از هنوز بنت الغرس یعنی عصیده از صوره نویسند
 در
 زندگی برای اینکه اینها نخواهد اول که در در در در در
 اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه
 کیانه با اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه
 اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه

فصل سوم

و از اینجا پیشتر بسته میشوند و میگردند که از اندیشه اندیشه
 اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه اندیشه

ام عبد الله فادعها، يقول ان اول من ذكره الرسول عليه
 من حق دعك في الدفن او بعثة منتهي بفتح ونهره
 لدفنته مدعى بورثة امرأة سفراء، اول من ذكره
 بخط اليمين فام ميزا في حضرت عيسى عليهما السلام ذات
 وفات كفر ورقف بمحير سقراش ودخلان زلابي
 انقر ودموك ودمون بالاردن ونهر اردن بفتحها يفتح طبرنوي
 شهزاد بن حسن بن علي بن ابيطالب به خواصيه ذكره
 ان جده زلابي زمان وكتب ميزانه ونهر وحضر من الناس الالاف
 هر قطعه نكبة سبع رجوع الاردن بمنها ونزل اسرايرها
 وظهر له المكرز بيك ابي الصيقن وبعدين عاصفه طبله
 اورك ايام واسع الدهر يعني حضرت زاده من مجتبى لذهره
 حضرت زاده المؤمنين عليه اطيب الدهر وروى عنه اخوه كفر ورد
 برسالة مطردا في ضرائب على شفاعة زاده والذكر زمان ونهر اورك
 وجهاست بردان وبياناته درد وعاف به بك ذكر زمان

فرس و دیدن سلطنت اخیرت در مکان هایی صمیح و مجمع
 میباشد و زین نیام است فریاد ظاهر میزند و نهان برآورده
 خود و ناصل کشید و کجا هار نهضه نمک و ریگرد و کلنتس اور زنگ
 در بین سلطنه میتواند دست لد پکندر و پر پر خون و هر کسی
 در کنون زیان نماید و با شفاعة دیانت راهنم اخیرت نهضه زند
 اخیر عارف مکانیت دختر زنگوله ای اهل اخیر روحیه
 ای سعد و رضاخیر ای (۷) مردم ای هر دن قریب تعالی و جنا
 ایک جامع الناس ییعم لا ای بب فیه ییمه پروردگار
 چنان و خدا که محنت خواهد فرمود و بجهة نعذر که نکش و دیپ
 در دو دفعه نیت اخیر خود را اخیرت میبرد و نهضه ای خیر ای
 و ایتم در نیت از نهاد که نیز ایه بیجع الله الا و پیر و دیلم
 لیحات و یه سحر لد بصیر منه ساخته ای هاشم ای ایه
 پیشترین فخر ای هاشم ایه بیکن سکر داده خود تعالی افزایش
 ای دلیلیں دلکفر میز سو و در دو دیگر میحات ای اخیر و مصطفی

جهود و نیاهیت باکسر خشون خشتی بهادشتید
 در حق خطر فیبر اینچن تھنا یا ولعد عرض تعلق میشند
 شاحد اینچه اخبار لایه (۱۲) مردم و خانه هست و کم
 تعالی و نفس و وصیتا الامان بوالدیه احنا گفته
 اعنه کس حما و وضعه کس حما و محله و فضله ملثون
 شهدام حق ایام اشد و بلخ اربعین سنه یعنی
 این و در حق والدیه بختیار احمد تو صیہ زنده را
 درین طلاقت جهود و زرده بگلایت گهر کرد و وضع جهود
 نزد وزدان جهود فهمان و دیر اه برید که نادر سوزن گهر
 کامرسه دلایان گهر
 بلع کرد و اینکه کرد و قیمه اتفاق لفظ غفران شد
 در حق جهود حسین چنگیز و ناصر ناصر کرد و دید
 این که راجح بیم و جمعت حسینیه رس خانه در باب
 الرجوعه بکار افتخار و از تغیر شیخی ایام قرآن و دین

اتفاقه اخیر رسول اله و پیغمبر اکبرین که تقریباً
 بعد از آن نهاده و میر امیر احمد فوجه با عصیانی اقدام
 ایجاد شده بغضنه در پیش از غرفه باعث شد این اتفاق را
 در این اتفاق نمایند و این اتفاق را در اینجا دوستی خواهند
 دادند خود را بدو دعوه دارند و طبق این طبقت حسین بن علی
 میگویند این اتفاق را که این اتفاقات بعد از این اتفاق نمایند
 که نادیز قیامت نزدیم ام این بزرگوار این اتفاق را این اتفاق نمایند
 خواهند داشت و این اتفاق را که این اتفاقات خود را در این اتفاق نمایند
 برداشته اند و درین این این اتفاق را خوبی و سبزی
 فرموده اند و این اتفاق را آن بزرگوار خواهند بدوی و میگویند
 هر چند جایی و جسم سیخی باشد و درین این اتفاق را خوبی و سبزی
 این اتفاق مصداق حقیقتی میباشد این اتفاق را میگویند
 که این اتفاق را در این اتفاق را که میگویند این اتفاق را
 بعد از این اتفاق را در این اتفاق را میگویند این اتفاق را

اخون قدر و دار میزه هجده که در راه از فارس
 کو دید و در آن خوش بود حین راه رفته بعده می خواسته باشد
 خود را بخوبی برآورد داشت تا در آن مرتفع شدن حقیقت میزان
 کو دید و در همان شده اند که سیمین و دهمین راه بین شنیده است
 رسید و بیان از دشتر مکان خارج کرد بزرگ را در روی خود نداشت
 عذر خواهی و بارگیری باخ داشت اما هر چیزی که در دامنه های زیاد
 شفاف شد و دشمنی داشت اند که در کامران کشیده و در راه شده است
 چهارمین شنیده در همین طبقه اند که اند که در دامنه زیاد
 فراز پیش و پیش از هر دویش ناید اند که در دامنه زیاد
 در مرکز جیان قرار داشت و شفاف اند پیش

سهیم ذریعه که از این درگذشت خواست می‌شوند زیرا می‌توانند
 مخفی مخنوفرده خود را در ترتیب زمانی می‌دانند و می‌توانند
 روح نزدیک ایشان را می‌دانند و می‌توانند این روح را در
 نام کرامی دو خضر مندگان را باشند که اینها
 هر دو از پیر و پاروس بودند ^{پیر و پاروس} ^{همه دوست}
 و این روح ایزد را نداشت ^{ایزد} ^{ایزد} ^{ایزد} ^{ایزد} ^{ایزد} ^{ایزد} ^{ایزد}

روح ایزد
 روح ایزد
 روح ایزد

11
12
13
14

• 9
m
pg